

تفسير احمد

جزء - (22)

سورة فاطر
Ketabton.com

ترجمه و تفسير سورة «فاطر»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدى - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره فاطر

جزء 22

سوره فاطر در مکه نازل شده و دارای چهل و پنج آیه و پنج رکوع است.

وجه تسمیه:

این سوره به «سوره‌ی فاطر» مسمی و مشهور میباشد؛ زیرا این اسم گرانقدر و صفت زیبا در سرآغاز آن آمده است و به معنی ابداع و ایجاد بدون مثال و نمونه قبلی است. این افاده نشان دهنده‌ی عظمت خدای ذوالجلال، قدرت آشکار و آفرینش شگفت انگیز اوست. خدای ایکه فرشتگانی را با آن ساختمان شگفت انگیز خلق و ابداع کرده است. نام دیگر این سوره به دلیل این که از همان آغاز از فرشتگان، که پیام میان الله متعال و پیامبران اند، نام می برد، سوره‌ی «ملائکه» نام دارد.

محتوای سوره:

سوره فاطر قبل از هجرت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و سلم «به مدینه» نازل شد و همان هدف کلی را دنبال میکند که آیات مکی به آن می‌پرداختند که غالباً اولین هدف از بعثت پیامبران را بررسی می‌کنند و آن عبارت است از مسایل عقیدتی یعنی «دعوت به سوی یگانگی الله، و اقامه دلیل بر وجود خداوند متعال و از میان برداشتن بنیان شرک و پاکیزه کردن قلوب از پستی‌ها و آراستن آن به مکارم اخلاق».

- در آغاز سوره درباره‌ی خالق مُبدع سخن به میان آمده است که کائنات را هستی داده و فرشتگان و انسان و جن را خلق کرده است. و برای اثبات زنده شدن و وقوع حشر و نشر، دلیل اقامه کرده و این دلایل را از صفحات کتاب هستی برگرفته است، از زنده شدن زمین به سبب نزول باران، بعد از اینکه خشک و مرده شده بود، و به بیرون آمدن میوه‌ها و پشت سرهم آمدن شب و روز، مراحل خلق انسان، فرورفتن شب در روز و سایر دلایل دال بر قدرت و یگانگی خداوند متعال.

- و تفاوت فراوان مؤمن و کافر را یادآور شده و برای آن دو به نابینا و بینا و تاریکی و نور و سایه مثال زده است.

- و برای اثبات قدرت خداوند متعال به گوناگونی میوه‌جات و دیگر مخلوقات از قبیل انسان و حیوان و اختلاف اشکال کوه‌ها، سنگ‌ها، و گونه‌های آن از قبیل سفید و سیاه و سرخ، استدلال کرده است که تمام آنها گویای عظمت خدای یگانه و مقتدر اند.

- بعد از آن اعلام کرده است با نزول این کتاب وزین که فضایل دیگر کتب خداوند لایزال را در بردارد، امت محمدی وارث شریف‌ترین رسالات آسمانی شده است. پس از آن ملت را به سه گروه تقسیم کرده است: «مُقَصِّر، مُحْسِن و پیشتاز در خیرات».

- و سوره با سرزنش مشرکین در مورد پرستش بت‌ها و سنگ‌ها خاتمه یافته است.

تعداد آیات، کلمات و حروف:

تعداد آیات سوره طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم به چهل و پنج آیه و تعداد کلمات آن به

هفت صد و هفتاد میرسد. تعداد حروف این سوره به سه هزار و صد و سی حرف

میرسد. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره فاطر مختلف بوده که شما میتوانید تفصیل این مبحث را در سوره طور بطور مفصل مطالعه فرمایید.)

ارتباط این سوره به سوره قبلی:

چون خداوند سبحان سوره سبأ را به ردّ اهل شرک، اهل شك و اهل عناد

پایان داد، سوره فاطر را به ذکر کمال قدرت، وحدانیت و دلایل توحیدی افتتاح نمود.

یعنی اینکه؛ هر دو سوره با حمد پروردگار شروع میشود. و طوریکه در فوق متذکر

شدیم: چون پایان سوره ی سبأ اشاره به نابودی دشمنان دین الله دارد، پس مناسب است، حمد الله متعال را به دنبال آن به جای آورد.

سایر خصوصیات این سوره :

سوره فاطر یکی از پنج سوره ای است که با عبارت «الحمد لله» آغاز شده است. این سوره ها عبارت اند از: فاتحه، انعام، کهف، سبأ، فاطر که همه ای آنها جزء سُورِ مکی هستند.

همچنین سوره فاطر از سُورِ مثنائی می باشد. مثنائی سوره هایی هستند که بعد از سورِ مئین قرار گرفته اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سورِ مئین مبادی باشند و توالی آن مثنائی آن فرض شده اند. (زاد المسیر فی علم التفسیر، جلد 4، صفحه 141)
سوره های مثنائی عبارتند از: سوره احزاب، حج، قصص، نمل، نور، انفال، مریم، عنکبوت، روم، یس، فرقان، حجر، رعد، سبأ، فاطر، ابراهیم، ص، محمد، لقمان و زمر.
{التمهید فی علوم القرآن، جلد 1، صفحه 313}

ترجمه و تفسیر سوره «فاطر»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

همه ستایش‌ها سزاوار پروردگاری است که آفریننده آسمان‌ها و زمین است (ذاتی که) فرشتگان را پیام‌آوران قرار داده است که دارای بال‌های دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه اند. هر چه بخواهد در آفرینش می‌افزاید، چون الله بر هر چیز قادر است. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فَاطِر» خالق و ایجادکننده. مُخْتَرَع. مُبْدِع. آفریننده بدون مُدَل و اَلْكَو به معنای آفریدن ابتکاری است (ملاحظه شود سوره‌های: انعام‌آیه 14، یوسف‌آیه 101، ابراهیم‌آیه 10). «جَاعِلٌ»: قرار دهنده، سازنده. «أُولَىٰ»: جمع معنوی ذی، ذا، ذو، صاحبان، دارندگان. «أَجْنِحَةٌ» (جنح): جمع جناح، بالها. «مَّثْنَىٰ»: دوتا دوتا، دو دو، دوتایی. «ثُلَاثٌ»: سه تا سه تا سه تا سه، سه‌گانه، سه‌تایی. «رُبَاعٌ»: چهارتا چهارتا، چهار چهار، چهارتایی [نساء/۳]. «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ»: بر آفرینش می‌افزاید.

تفسیر :

اصل کلمه فاطر از «ف ط ر» در لغت به معنای شکاف طولی است؛ یعنی چیزی را از درازا بریدن، (المفردات فی غریب القرآن) با این معنا، می‌توان دقت ظریفی را از تعبیر قرآن به دست آورد و آن اینکه آفرینش موجودات به مانند این بوده که نور هستی و وجود؛ ظلمت و عدم را شکافته و از درون آن به بیرون آمده است. «جَاعِلٌ»: سازنده، قرار دهنده. (ملاحظه شود سوره‌های: بقره‌آیات 30 و 124، آل‌عمران‌آیه 55، قصص‌آیه 7). «مَلَائِكَةٌ» ملائکه: موجودات با شعور غیر مادی که الله تعالی آفریده و پیوسته در فرمان الله اند: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿26﴾ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿27﴾». (و (كفّار) گفتند: خداوند رحمان (فرشتگان را برای خود) فرزند گرفته است! منزّه است او، بلکه (فرشتگان) بندگانی گرامی هستند. (فرشتگان) در کلام بر او سبقت نمی‌گیرند و (تنها) به فرمان او عمل می‌کنند). اکثریت مفسران بدین باور اند که ملك (بر وزن شرف) از الوك مشتق است که به معنی رسالت می‌باشد.

«جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا»: خداوندی که فرشتگان را به عنوان فرستادگانش موظف داشت تا وحی‌اش را به انسان‌های برگزیده‌اش برسانند و امر و نهی‌اش را فرود آورند، این جوزی می‌فرماید: آنان را برای هر کاری که بخواهد نزد پیامبران می‌فرستد. (زاد المسیر ۴۷۳/۶)

«أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ»: از جمله قدرت بی‌نهایت الله تعالی این است که برای فرشتگان بال‌های متعددی: دو بال، سه بال، چار بال یا بال‌های بیشتر از این بخشیده تا به وسیله آن‌ها در آسمان پرواز کنند و رسالت الهی را به بندگانش برسانند. (تفصیل موضوع را میتوان در تفسیر قرطبی ۳۱۹/۱۴ مطالعه فرماید).

حکمت اینکه فرشتگان دارای بال‌های متعددی است، روشن است زیرا آنها مسافت آسمان تا زمین را بارها طی می‌کنند، و آن، زمانی انجام می‌گیرد که به آنها نیروی سرعت سیر عنایت گردد و آن، در صورت پرواز کردن میباشد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم در شب اسراء دید جبرئیل دارای شش صد بال است که فاصله بین هر دو بال آن از مشرق تا مغرب بود. (قرطبی ۳۱۹/۱۴). امام مسلم این حدیث را از ابن مسعود روایت کرده است.)
و قتاده گفته است: «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» به معنی برآزندگی و زیبایی چشمان، و بینی قشنگ و شیرینی دهان می‌باشد.

(امام قرطبی در تفسیر خویش (۳۲۰/۱۴) می‌نویسد این آیه عام است و هر افزایشی را شامل میشود از قبیل: طول قد، رخسار معتدل، عقل ژرف، شیرینی سخن و کلام و دیگر ویژگی‌هایی که غیرقابل حصراند.)

«إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: اوتعالی به هر کاری تواناست، هیچ امری بر او دشوار نیست و هیچ چیزی از فرمان گونی‌اش سرپیچی نمی‌کند.

مفهوم داشتن ایمان به فرشتگان :

ایمان داشتن به فرشتگان، اعتقاد محکم به این امر است که خداوند فرشتگان را از نور آفریده که فطرتاً برای طاعت و پرستش آفریده شده‌اند.

طوریکه در فوق هم متذکر شدیم: «ملائکه هر چه خداوند متعال به آنها امر میکند نافرمانی نمی‌کنند و هر چه امر میشوند انجام میدهند».

شب و روز به ذکر و تسبیح خداوند متعال عز و جل، مشغولند و هیچگاه خسته و ملول نمی‌شوند. تعدادشان را جز پروردگار کسی نمی‌داند، و خداوند متعال آنانرا به اعمال و وظایف مختلفی مکلف فرموده است.

ایمان به فرشتگان :

قابل یاد آوری است که: ایمان به فرشتگان دومین رکن از ارکان ششگانه ایمان است که به غیر آن نه ایمان کسی کامل، و نه قبول می‌گردد. مسلمانان در وجوب ایمان به فرشتگان اجماع کرده‌اند. پس اگر کسی از وجود آنان یا وجود بعضی از آنان که خداوند متعال آنها را ذکر فرموده، منکر شود، بدون شك کافر گردیده و با قرآن، سنت و اجماع امت مخالفت کرده است.

چگونگی ایمان به فرشتگان ایمان به فرشتگان هم مجمل و هم مفصل است.

ایمان مجمل: چند چیز را در بر می‌گیرد از جمله:

اول: اقرار به وجود آنان، و اینکه آنان مخلوقی از مخلوقات خداوند هستند که آنان را برای پرستش خود آفریده و اینکه وجود آنان حقیقی است، و اینکه ما آنانرا نمی‌بینیم دلیل نیست که آنها وجود نداشته باشند، چقدر بسیارند مخلوقات کوچکی که حقیقتاً در جهان وجود دارند ولی ما آنها را به چشم انسانی نمی‌بینیم.

ماده آفرینش فرشتگان:

خداوند متعال چنانکه جنیان را از آتش و آدم را از خاک آفریده، فرشتگان را از نور آفریده است و آفرینش فرشتگان قبل از آفرینش آدم بوده است. در حدیث آمده است که: «خَلَقَتِ الْمَلَائِكَةَ مِنْ نُورٍ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ وَخَلَقَ آدَمَ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ». یعنی «فرشتگان از نور و جنیان از آتش شعله ور و آدم از آنچه برایتان توصیف گردید آفریده شده‌اند». (صحیح مسلم.)

صفات فرشتگان :

فرشتگان مخلوقاتی واقعی هستند که اجسام حقیقی دارند و صفات خلقی و خلقی خاص به خود را دارند. از جمله:

الف: جنه و توانایی:

از نظر آفرینش بسیار بزرگ و از نظر ضخامت بسیار تنومندند، خداوند متعال فرشتگان را به اشکال بزرگ و نیرومندی آفریده است که با مسؤلیت های مهمی که خداوند آنان را

بدان مکلف نموده سازگاری دارد.

ب: شکل و قیافه:

فرشتگان بال دارند. خداوند متعال برای فرشتگان از يك تا صدها بال آفریده که جز خداوند متعال کسی تعداد دقیق آنها را نمیداند، چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم، جبریل علیه السلام را با چهره حقیقی آن دیدند که ششصد بال داشت و تمام آفاق را پوشیده بود.

در این خصوص خداوند متعال میفرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مِّثْلَىٰ وَتَلْتِ وَرُبْعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» [فاطر: 1]. «ستایش خدای را است، پدید آورنده آسمان ها و زمین، (کسی که) فرشتگان را پیام آوران دارای بال های دوگانه و سهگانه و چهارگانه گرداند، هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید».

ج: نیازها:

فرشتگان به آب و غذا نیاز ندارند. خداوند متعال فرشتگان را طوری آفریده که به آب و غذا محتاج نیستند، و نه از دواج می کنند و نه فرزند می آورند.

د: درك و شعور:

فرشتگان عاقل و دارای قلب هستند، با خداوند سخن گفته اند و خداوند نیز با آنها سخن گفته است، و با حضرت آدم و دیگر پیامبران علیه السلام نیز سخن گفته اند.

ه: قدرت هنر نمایی:

فرشتگان توانائی دارند که جز شکل اصلی، خود را به هر شکل دیگری در آورند، خداوند به فرشتگان قدرت داده که خود را به شکل مرد در آورند، در این امر رب بر بت پرستان است که مدعی بودند که فرشتگان دختران خدایند. ما نمی دانیم که آنان چگونه نقش انسان را بازی می کنند اما بقدری دقیق عمل می کنند که مشکل است فرق آنان با انسان تشخیص داده شود.

و: سر انجام، مرگ:

همه فرشتگان از جمله ملك الموت در روز قیامت می میرند، سپس برانگیخته میشوند تا اعمالی که خداوند آنان را بدان مأمور ساخته انجام دهند.

ز: عبادت و پرستش:

فرشتگان نیز خداوند را می پرستند و پرستش آنان عبارت است از: نماز، دعا، ذکر، رکوع، سجده، ترس، محبت و غیره.

از چگونگی عبادت فرشتگان می توان حالات ذیل را نام برد:

- 1- دوام و استمرار و عدم خستگی.
- 2- اخلاص و یکسویی برای خداوند متعال.
- 3- طاعت مستمر و پاکی از گناه، زیرا از گناه و نافرمانی معصوم اند.
- 4- کثرت عبادت همراه با تواضع و شکستگی در برابر خدا. چنانکه خداوند متعال میفرماید: «يَسْتَجِوْنَ أَيْلًا وَاللَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» (20) [الأنبياء: 20]. «شب و روز تسبیح میگویند، سستی نمی ورزند».

5- مسئولیت فرشتگان:

خداوند مسئولیت های فراوانی به دوش آنان گذاشته است، از جمله به بعضی از این مسئولیت ها اشاره می کنیم:

- 1- حاملان عرش.
- 2- مأمور به انزال وحی بر پیامبران علیهم السلام.
- 3- نگهبانان بهشت و دوزخ.
- 4- مأمور بر ابر، باران و گیاه.

- 5- مأمور بر کنترل کوهها.
 - 6- مأمور بر دمیدن در صور.
 - 7- مأمور نوشتن اعمال انسان ها.
 - 8- مأمور حفاظت انسان ها، ولی هر گاه خداوند امری را در باره کسی مُقَدَّر کرده باشد آنها رهاش می‌کنند و آن امر واقع می‌شود.
 - 9- مأمور به همراهی انسان و دعوت وی به کار های خیر.
 - 10- مأمور به نطفه در رحم مادر، و دمیدن روح در انسان، و نوشتن روزی و عمل، و اینکه فلان انسان بدبخت است یا خوشبخت.
 - 11- مأمور به قبض روح انسان در هنگام مردن.
 - 12- امور بازجویی در قبر و آنچه که از نعیم یا عذاب بر آن مرتب می‌شود.
 - 13- فرشتگانی که مأمور رساندن سلام امت به رسول الله صلی الله علیه و سلم هستند. لذا بنده مسلمان برای سلام کردن خدمت رسول گرامی صلی الله علیه و سلم لازم نیست که حتماً سفر کند و خدمت ایشان برسد، بلکه از هر جایی که درود و سلام بفرستد فرشتگان سلام او را به پیامبر صلی الله علیه و سلم میرسانند.
- و سفر به مدینه منوره اساساً به نیت نماز در مسجد حضرت اش صلی الله علیه و سلم است.

فرشتگان مسؤلیت های بسیار دیگری نیز دارند که آنچه ذکر کردیم مشهورترین آنها است. دلیل آنچه عرض کردیم این آیات کریمه است که خداوند متعال میفرماید: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا» (غافر: 7). «کسانی که عرش را حمل می‌کنند و آنان که پیرامون آن (عرش) هستند با ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می‌خواهند».

6- حق فرشتگان بر انسان ها :

- الف: ایمان آوردن به آنان.
 ب: محبت و تعظیم و ذکر فضائل آنان.
 ج: دوری از آنچه که فرشتگان ناپسند می‌دارند، چون از هر چه که انسان ها ناراحت می‌شوند آنها نیز ناراحت می‌شوند.

ثمره ایمان به فرشتگان :

- الف: تحقق ایمان، زیرا ایمان جز با، باور داشتن به فرشتگان کامل نمی‌شود.
 ب: با قدرت و عظمت پروردگار متعال آشنا شدن، زیرا عظمت مخلوق دلیل بر عظمت خالق است.
 ج: رشد و تقویت ایمان در قلب بنده مسلمان، زیرا آشنایی با حالات و صفات و مسؤلیت آنان ایمان را زیاد می‌کند.
 د: احساس اطمینان و آرامش، زیرا که مؤمن وقتی بداند که خداوند فرشتگانی را برای حفاظت او مکلف فرموده، احساس آرامش می‌کند.
 هـ: محبت با فرشتگان، چون وقتی انسان مؤمن بفهمد که فرشتگان به کامل ترین وجه پروردگار متعال را می‌پرستند و برای مؤمنین طلب آمرزش میکنند، طبیعی است با آنها محبت پیدا می‌کنند.
 و: ناپسند داشتن کارهای زشت و ناپسند، و گناهان.
 ز: و شکر خداوند سبحان بر این همه لطف و عنایتی که به بندگانش فرموده، که این همه فرشته را مأمور کرده که از او حفاظت کنند، اعمالش را بنویسند و مشکلات عدیده دیگر او را برطرف کنند.
 (برای تفصیل مراجعه فرماید به کتاب: ارکان ایمان، مرکز تحقیقات علوم اسلامی،

پوهنتون اسلامی، مدینه منوره، (جدی) 1394 شمسی، مطابق ربیع الأول، 1437 هجری).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 4) در مورد قدرت و بی همتایی پروردگار و یادآوری برخی از نعمت هایش، بحث بعمل آمده است.

مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢﴾

چون الله رحمتی را برای مردم بگشاید، باز دارنده ای برای آن نیست، و چون باز دارد، بعد از او فرستنده ای برایش وجود ندارد، و او توانای شکست ناپذیر و با حکمت است. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

« مَا يَفْتَحُ »: آن چه را بگشاید، هر چه را بیفزاید. « لا ممسك لها »: آن را بازدارنده ای نیست. « ما يُمْسِكُ »: آن چه را باز دارد، آن چه را منع کند. « مُرْسِلٌ »: روانه کننده، فرستنده. « مِنْ بَعْدِهِ »: پس از آن؛ یعنی، جز الله.

تفسیر:

آنچه را پروردگار با عظمت از نعمت های ظاهری و باطنی مانند اموال و فرزندان، باران، سلامتی و تندرستی، علم و دانش، هدایت و فهم امور، قبول حق و سایر چیزها برای بندگانش عطا کرده کسی توان منع آن ها را ندارد و هیچکس قادر به بازداشتن رحمت او تعالی نیست.

به قولی معنی آیه این مبارکه اینست که: پیامبران علیهم السلام رحمتی برای مردم فرستاده شده اند و جز الله تعالی کسی بر فرستادن شان قادر نیست.

در حدیث شریف به روایت مُعْبِرِه بن شُعْبَةَ (رض) آمده است: چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از نماز خویش فارغ می شدند، می گفتند: « لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير » نگاه میگفتند: « اللهم لا مانع لما أعطيت ولا معطى لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد ». « بار خدایا! آنچه که تو بدهی، هیچ بازدارنده ای برای آن نیست و آنچه که تو باز داری، هیچ دهنده ای برای آن نیست و صاحب تلاش و کوشش را در برابر تو، کوشش و تلاش وی هیچ سودی نمی بخشد ». « و اوست غالب با حکمت » پس در ملک خویش هرگونه که خواهد تصرف می کند، می دهد و باز می دارد، خرد و حقیر ساخته و بلند و برتر می گرداند، گرامی می دارد و ذلیل می سازد لذا هیچکس بر حکم وی پی جویی و چون و چرایی نمی تواند بکند و هر کاری که انجام میدهد، آن کار مبتنی بر حکمت بالغه ای است.

« وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ »: والله بزرگوار بر هر چیز مقتدر و در صنع خود حکیم است و بر مقتضای حکمت و مصلحت هر کاری را که خواهد انجام میدهد. مفسران گفته اند: فتح و اِمساك عبارت است از منع و عطا، پس نفع و ضرر در قبضه ای قدرت اوست، عطا می کند و منع می کند.

در حدیث آمده است: « درست ترین و شایسته ترین چیزی که بنده گفته است و انگهی همگی ما بنده ای تو هستیم - این است: بار خدایا! آنچه را که عطا کرده ای هیچکس آن را مانع نمی شود و آنچه را که منع کرده ای هیچکس نمی تواند آن را بدهد، مال و ثروت دنیا انسان را نجات نمی دهد بلکه عمل صالح او را نجات می دهد. (بخشی از حدیثی است که امام مسلم در « صحیح » خود آن را روایت کرده است).

خوانندگان محترم!

در آیه مبارکه در یافتیم که رحمت الهی قبل از قهر اوست. زیرا (کلمه « يَفْتَحُ » قبل از

«يَمْسِكُ» آمده است.) دادن ها و گرفتن های الله تعالی، همراه با حکمت است. و نعمت های الهی، دارای خزاینی است که گوشه‌ای از آن به روی انسان باز می شود. باید گفت که چشم دوختن و انتظار کمک و مساعدت به غیر الله تعالی بیهوده است، اگر او نخواهد هیچ قدرتی کارائی ندارد. باید متیقن باشیم که: اراده‌ی الله تعالی خلل ناپذیر است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ﴿٣﴾

ای مردم! نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید. آیا جز خدا آفریننده ای هست که از آسمان و زمین شما را روزی دهد؟ هیچ معبودی جز او نیست، پس با این حال چگونه (از حق) برگردانیده می شوید. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنَّى»: چگونه؟ کجا؟ «تؤفکون» (افک): منحرف می شود، برگردانده می شوید.

تفسیر:

یعنی اینکه ای انسان ها! خدا را در مقابل نعمت های بی حد و حصری که به شما عطا کرده است، با شکر گزاری قلب و زبان و خدمت گزاری اعضای وجود برای طلب استمرار و دوام و افزایش، نعمت هایی چون آفرینش آسمان ها و زمین، فرستادن پیامبران علیهم السلام، افزودن در خلق و گشادن درهای رزق و روزی از نعمت خداوند متعال بر خویشتن یاد آورید.

مفسر زمخشری میفرماید: منظور از ذکر نعمت، ذکر آن با زبان نیست بلکه منظور آن است که کفران نعمت نشود و با شناسایی حقیقتش، شکر آن را به جا آورده شود، و بدان مقرومعترف بود، و از صاحبش اطاعت گردد. همان گونه که کسی به دیگری که امکانات فراوانی را برای او فراهم کرده است، میگوید: «نیکی های مرا به یاد بیاور» (تفسیر کشاف ۴۷۱/۳).

«يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»: حال اینکه فقط او به بندگانش نعمت عطا می کند، پس آیا غیر از خدا خالق هست که از آسمان و زمین به شما روزی بدهد؟ همو به آنان روزی عطا می کند، فقط اوست که از آسمان باران نازل می کند، و نبات را در زمین می رویند. پس چگونه بت هایی را شریک او قرار می دهید که نه چیزی را خلق می کنند و نه جاندار را روزی می دهند؟ از این رو بعد از آن گفته است: لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ جَزَّ خَدَايَ يِگانه و یکتا معبود و پروردگاری نیست.

«فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ»: پس بعد از این بیان و دلیل روشن چگونه به سوی پرستش بت ها منحرف می شوید؟ منظور یادآوری نعمت های خدا به انسان و اقامه‌ی حجت بر مشرکین است.

ابن کثیر گفته است: خدا بندگان را متذکر شده و آنان را به استدلال بر یگانگیش راهنمایی کرده است؛ یعنی استدلال میکند و میگوید: چون خدای یگانه من هستم پس فقط باید مرا پرستید. و همان طور که در خلق و ایجاد و اعطای روزی مستقل و منفرد است، همان طور هم باید در پرستش منفرد باشد و هیچ چیز را اعم از بت و غیره شریک او قرار ندهید. (مختصر ۱۳۹/۳).

وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٤﴾

اگر تو را تکذیب می کنند [اندوهگین مباش] یقیناً پیش از تو هم پیامبرانی تکذیب شده اند. و همه امور به خدا بازگردانده میشود. (۴).

تفسیر:

در این آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلی داده میشود که: ای پیامبر! اگر این مشرکان تو را تکذیب می کنند، افسرده خاطر مباش، این روش و قاعده‌ی پیامبران پیشین

است که تا فرارسیدن یاری ما تکذیب شده‌اند و آزار دیده‌اند، پس آنها را الگوی خود قرار بده، پس تو هم مانند آن پیامبران صبر و استقامت را پیشه کن. و حتما خدا تو را بر آنان پیروز و غالب می‌کند.

«وَاللّٰهُ تَرْجِعُ الْأُمُورُ» و سرانجام کار تو و کار آنها نزد خدا می‌باشد همه امور به او تعالی باز می‌گردد تا از اعمال همه مردم حساب گرفته برای مؤمنان پاداش نیکو دهد و کافران را به عذاب گرفتار سازد.

در این آیات مبارکه خداوند متعال برای کافران که آیات الهی را مسخره کرده و قرآن عظیم الشان را سحر نامیدند، وعید شدیدی می‌دهد و به آنها روزی سخت و مصیبت بار را وعده می‌دهد.

وعد و وعید :

«وعد» در لغت به معنی عهد می‌باشد. و در اصطلاح عبارتست از تعهد کردن به انجام امری، خواه آن امر خیر باشد یا شرّ و اختصاص پیدا کردن به یکی از آنها بواسطه قرینه، معین می‌شود.
«ووعید» که از وعد گرفته شده خبری است که فقط در وعده شرّ و تهدید استعمال می‌گردد.

تفاوت وعد با وعید :

مهمترین تفاوتی که بین این دو کلمه وجود دارد تفاوت از ناحیه استعمال است و آن این است که: «وعد» هم در وعده خیر و هم در وعده شرّ بکار می‌رود ولی «ووعید» و «ایعاد» فقط در وعده شرّ استعمال می‌شود.

فرق دیگری که بین «وعد» و «ووعید» وجود دارد در تخلف پذیری آنهاست چرا که: خُلف وعده قبیح است زیرا مستلزم وقوع کذب از طرف خداوند است و صدور آن از خداوند محال است، ولی خُلف وعید در مواردی، نه تنها قبیح نیست بلکه حُسن هم دارد چون این کار نوعی اظهار کرم است.

وعده از راه تفضل خداوند متعال بر بندگان است نه استحقاق بندگان زیرا مؤمن هر چه ایمانش کاملتر باشد و اعمال صالحه او زیادتر باشد، نمی‌تواند شکر کوچکترین نعمت الهی را اداء نماید تا مستحق دریافت آن وعده‌ها گردد ولی وعید از راه استحقاق عباد است و خداوند زائد بر استحقاق، کسی را عذاب نمی‌کند بلکه چه بسا عفو نموده و گذشت می‌کند.

خوانندگان محترم !

همه انبیاء الهی در طول تاریخ، مخالف و دشمنان بخود داشته‌اند و تکذیب حقّ، شیوه‌ی دائمی کفار که در مقابل پیامبران بکار می‌برند.
واضح است که در طول تاریخ این حوادث و شیوه کاری کفار تکرار شده و میشود. کفار با شخص کاری ندارند، آنان در مخالفت با راه و هدف می‌باشند، هرکس ندای حقّ را بلند کند مورد تکذیب قرار می‌گیرد. ولی باید با تمام صراحت گفت که: تکذیب مردم، ضربه‌ی ضرری به حقانیت وحی رسانده نمیتواند، تکذیب شدگان پیش از تو همان فرستادگان ما بودند. الله تعالی با زیبای می‌فرماید: مخالفان حقّ بدانند که لجاجت های آنان فراموش و رها نمیشود.

خوانندگان محترم !

بعد از اینکه در آیات متذکره موضوعات توحید و رسالت که اصل اول و دوم در دین مقدس اسلام هستند، به بیان گرفته شد ، اینک در آیات متبرکه (5 الی 8) به اصل سوم؛ یعنی، زنده شدن و حساب و کتاب و مکافات و مجازات اشاره بعمل می‌آورد . در این آیات ؛ آمدن روز قیامت را امری قطعی و غیر قابل انکار بحساب می‌آورد . هکذا در

این آیات هشدار داده میشود، تا شخص مسلمان از وسوسه های شیطانی و تردید در ایمان آوردن به آفریننده، حذر کند و آن کس که خواهان زندگی سعادت‌مندانه است، از پیروی شیطان روی گرداند و به الله واحد اعتقاد و باور پیدا نماید.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿٥﴾

ای مردم! بی تردید وعده الله [درباره قیامت] حق است، پس این زندگی دنیا [زودگذر، شما را نفریبید و شیطان فریبکار شما را در باره الله نفریبید. (۵).

تفسیر:

«وَعْدَ اللَّهِ»: وعده‌هایی همچون: قیامت، حساب و کتاب، بهشت و دوزخ. ای مردم! آنچه را خداوند متعال از زنده شدن بعد از مرگ و برپایی قیامت حساب و کتاب، بهشت و دوزخ برای شما وعده داده شده است همه آنان حق و ثابت و بدون تخلف است و حتماً تحقق می‌پذیرد. یعنی اینکه: قیامت آمدنی است و یقیناً همه مخلوقات بدربار عظیم عدالت و انصاف کردگار متعال حاضر شدنی هستند.

وجه زیبا می‌فرماید: «فَلَا تَغُرَّنَكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»: زندگی دنیا با زرق و برق و لذت‌های شهوانی‌اش شما را از یاد آخرت مشغول و منصرف نکند.

بر این جاه و جلا و عیش و نشاط فانی غره مشوید! و فریب شیطان دغا‌باز مشهور را مخورید! چون او دشمن ازلی شماست گاهی مشوره خوب بشما نمیدهد بلکه همیشه کوشش دارد تا همراه خود شما را هم بدوزخ ببرد حیل‌های گوناگون به کار برده شما را از طرف خدا (ج) و آخرت دائمی غافل خواهد ساخت بنا بر آن بر شما لازم است که هوشیار باید بود که: شیطان رانده شده شما را از طاعت پروردگار باز ندارد؛ زیرا شیطان بسیار فریب‌دهنده است، گناهان را محبوب‌تان می‌سازد و طاعات را در نظر شما بد نمایش می‌دهد.

سعیدبن جبیر می‌فرماید: «فریفته شدن به زندگی دنیا این است که مشغولیت به نعمت‌ها و لذت‌های آن، انسان را از عمل آخرت به خود گرفتار سازد».

ابن کثیر گفته است: یعنی به وسیله‌ی این گل‌نایاب‌دار از آن حیات جاویدان غافل نشوید. (مختصر ۱۳۹/۳).

«وَلَا يَغُرَّنَكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ»: و شیطان بامبالغه در حیل و نیرنگ شما را فریب ندهد. به این که به شما بگوید: بی‌پروا باشید! زیرا قطعاً خداوند به سبب فضلی که دارید، یا به سبب این که رحمت وی بر شما وسیع و گسترده است، از شما درمی‌گذرد و بر شما می‌آمرزد پس به سوی گناهان شتاب کنید.

هستند انسان‌های که با زرق و برق مادی دنیا فریب می‌خورند، ولی هستند گروهی زرق و برق دنیا آنان را فریب داده نمی‌تواند، بلکه شیطان فریبکار منحرفشان می‌نماید. یگانه و بهترین راه و وسیله همانا ایمان داشتن به معاد، است که بازدارنده از فریب دنیا است. و در این هیچ جای شکی نیست که: وعده‌های الهی حق است، ولی وعده‌های شیطان پوچ و فریبنده.

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿٦﴾

در حقیقت شیطان دشمن شماست شما [نیز] او را دشمن بگیرید. جز این نیست که او پیروان خود را دعوت می‌دهد تا از دوزخیان باشند. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَدْعُو»: فرا می‌خواند. به دور خود می‌خواند. «سعیر» به معنای آتش برافروخته،

آتش سوزان ، یکی از نام‌های دوزخ است. « جِزْب » : هر کس از برنامه و هدف شیطان پیروی کند .

تفسیر :

ای مردم! به راستی که شیطان دشمنان سر سخت شما بشمار می رود، از یاد نباید برد که دشمنی شیطان با شما، دشمنی قدیمی است، دشمنی یک روزه نیست، بناءً شما هم برای دشمنی با او آمادگی لازم اتخاذ نماید و از فتنه هایش باید جداً در حذر باشید، و از او اطاعت نکنید.

در حدیثی شریفی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «برای شیطان خطرهای است که آن را در قلب فرزند آدم می افکند و برای فرشته نیز خطرهای است؛ خطر شیطان عبارت است از: وعده دادن به شر و تکذیب حق و خطر فرشته عبارت است از: وعده دادن به خیر و تصدیق به حق».

«إِنَّمَا يَدْعُوا جِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ»: هدف و پروگرام شیطان اینست که:

پیروانش را به آتش مشتعل و سوزان و کباب کننده‌ی صورت و پوست دراندازد، و جز این هدفی دیگری ندارد، پس آیا شایسته است انسان عاقل از شیطان لعین پیروی نماید و خواستش را برآورده کند؟

امام طبری میفرماید: فقط پیروانش را فرا میخواند تا در آتش سوزان و زبانه‌کش جهنم، برای همیشه بمانند. (تفسیر طبری ۷۸/۲۲).

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ

كَبِيرٌ ﴿٧﴾

کسانی که (با پیروی از شیطان) کفر ورزیدند، عذاب سختی برای آنان خواهد بود، و کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است. (7)

تفسیر :

در این هیچ جای شکی نیست: آن‌عه از کسانی که الله تعالی و پیامبرانش را انکار کرده اند عذابی دائمی و سختی در آتش دوزخ برای شان آماده شده است. ولی آن‌عه از کسانی که ایمان و عمل صالح را با هم دارند، «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ» در نزد الله بخشودگی و پاداشی بزرگ یعنی بهشت دارند. علت این‌که ایمان را با عمل صالح قرین کرده و آورده، این است که نشان دهد آن دو از هم جدا شدنی نیستند؛ زیرا ایمان یعنی تصدیق با قول و عمل.

و آنچه که انسان را از قیامت غافل می سازد، دنیا و شیطان مکار و فریبنده است.

نباید فراموش کنیم که: داشتن تزکیه به نفع خود انسان، که با آن ادای نماز و تقوا حاصل می شود. احتمالاً فایده تزکیه را انسان بدست آورده نتواند، ولی به صورت قطع و به صورت حتمی سود و فایده، آنرا ان شا الله در آخرت دریافت خواهند فرمود.

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٨﴾

آیا کسی که بدی عملش در نظرش آراسته جلوه داده شده است، و لذا آن را نیک می بیند [مانند کسی است که خداوند هدایتش کرده باشد] بی‌گمان خداوند هر کس را که خواهد گمراه میکند، و هر کس را که خواهد هدایت کند پس نباید خود را به سبب حسرت خوردن بر آنان هلاک سازی، البته الله به آنچه میکنند داناست. (۸)

تفسیر :

یعنی: ای پیامبر! غم مخور و خود را از اندوه و حسرت خوردن بر استمرارشان به

گمراهی و گناه، هلاک نساز زیرا این خود حق تعالی است که خواسته است تا آنان به سبب بد عملی خود گمراه شوند.

«إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» خدای عز و جل به عمل زشت و ناپسند آنها عالم است و آنان را در مقابل عملشان سزا می دهد. هرچند عمل درخفا انجام گیرد بر او پنهان نمی ماند.

هدایت و ضلالت :

قرآن عظیم الشان در آیات متعددی مبحث هدایت و گمراهی را با تعبیر مختلف مورد بحث قرار داده است که البته ذکر همه ای در این بابت به ما کمک خواهد کرد تا به مفهوم کلی این موضوع بطور دقیق مطلع شویم:

1- الله تعالی در سوره نحل آیه 93 میفرماید: «و اگر الله می خواست به مشیت ازلی همه بشر را یک امت قرار می داد، و لیکن هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر کس را بخواهد هدایت، و البته آنچه از نیک و بد کرده‌اید از همه سؤال خواهید شد.» «ولو شاء الله لجعلكم امة واحدة و لكن يضل من يشاء و يهدي من يشاء و لتسئلن عما كنتم تعملون».

2- در سوره كهف آیه 17 میفرماید: «هر کس را الله هدایت کند او هدایت شده است، و هر کس را گمراه کند، پس هرگز برای او یاور و راهنما کننده نخواهی یافت.» «من يهد الله فهو المهتد و من يضل الله فلن تجد له و لياً مرشداً.»

3- در سوره اعراف آیه 186: میفرماید: «هر کس را خدا گمراه کند هیچ کس راهنمای او نباشد و چنین گمراه را خدا و اگذارند تا در طغیان و ضلالت بماند.» «من يضل الله فلا هادي له و يذرهم في طغيانهم يعمهون.»

4- در سوره (زمر آیه 36-37) میفرماید: «هر کس را الله گمراه کند دیگر او را هیچ راهنمایی نخواهد بود و هر کس را خدا هدایت کند، دیگر احدی نمی تواند او را گمراه کند.» «و من يضل الله فما له من هاد و من يهد الله فما له من مضل»

برخی از مفسران در تفسیر آیه 93 سوره نحل میگویند: «هدف این آیه مبارکه این است که خداوند متعال می تواند همه ایشان را از نظر هدایت و سعادت یک رقم خلق کند. و مقصود از اضلال بعضی و هدایت بعضی، اضلال و هدایت ابتدایی نیست، بلکه مجازاتی است؛ زیرا همه آنان چه گمراهشان و چه در راهشان همه هدایت ابتدایی دارند و آن کسی که خدا می خواهد گمراهش کند، کسی است که خودش راه ضلالت؛ یعنی معصیت را پیمود و پشیمان هم نمی شود و آن کس که خدا هدایتش کرده کسی است که هدایت فطری خود را از دست نداده، و بر آن اساس زندگی می کند؛ یا همواره در طاعت است و یا اگر گناهی از وی سر زد توبه می کند و از راه گناه به صراط مستقیم و سنت الهی اش که تبدیل پذیر نیست بر می گردد.

در علم تفسیر آیات قرآن متمم یکدیگرند و بعضی از آیات بعض دیگر را تفسیر میکند. همان خدایی که فرمود: «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ»؛ هر کس را بخواهد گمراه میکند، همان خدا هم فرمود: «و يضل الله الظالمين»؛ (ابراهیم، 27) خدا ظالمان را گمراه میکند. یا «كذلك يضل الله من هو مسرف مرتاب»؛ خدا گمراه میکند کسی را که اسراف می کند. (غافر آیه 34) و یا «كذلك يضل الله الكافرين»؛ (غافر آیه 74) خدا کافران، را گمراه میکند.

بنابر این درست است که به اصطلاح هر کس را خدا بخواهد گمراه می کند، ولی باید دانست چه گروه از بندگان در معرض گمراهی قرار می گیرند، خدا ظالمان و دروغ گویان، فاسقان، مسرفان و کافران و آنهایی را که در حالت اختیار نافرمانی می کنند گمراه می کند. پس مقدمه اضلال حق به دست بنده جاری می گردد. نیز در مقام هدایت هم شرایطی وجود دارد، اگر میفرماید: «یهدی من یشاء»؛ یعنی هر کس را بخواهد هدایت

میکند، آیاتی هم در مقام بیان شرایط هدایت وارد شده است که میفرماید: «و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا»؛ (عنکبوت، 69). و آنان که در راه ما مجاهده کردند، آنان را هدایت میکنیم. و در آیات دیگر میفرماید: «ان الله لا یهدی القوم الفاسقین»، «لایهدی القوم الکافرین»، «لایهدی کید الخائنین»، «لایهدی من هو کاذب کفار»؛ و... یعنی خداوند از آنهایی که در مقام هدایت نیستند. هدایت را نفی میکند. پس معلوم شد که برای صالحان و متقین هیچگاه گمراهی روا نیست و معاندان لجوج را هدایت شایسته نباشد.

گفتنی است که ارائه طریق از خالق است، و وظیفه مخلوق است راهی را که به او نشان داده می‌شود، در پیش گیرد تا به مقصود اصلی برسد، و اگر خود از جاده منحرف شد و بی راهه را در پیش گرفت، مسئولیت آن تنها بر خود او است. خداوند در قرآن میفرماید: «و الله یدعوا الی دار السلام»؛ (یونس آیه 25). یعنی الله همه خلق را به سر منزل سعادت و سلامت می خواند.

اگر به این آیات متبرکه با دقت توجه نمایم، کوچکترین تردیدی باقی نمی‌ماند که الله متعال حالت اختیار و استقلال را به همه داده است که میفرماید: «انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً»؛ (سوره انسان آیه: 3) یعنی ما به حقیقت راه (حق و باطل) را به انسان نشان دادیم، حال خواهد هدایت پذیرد و شکر این نعمت گوید و خواه آن نعمت را کفران کند.

نتیجه اینکه الله متعال ظالمان، ستم‌گران، مجرمان و... را هدایت نمی‌کند. و اساساً این گروه خود در یک گمراهی آشکار هستند. که میفرماید: «من یعص الله و رسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً»؛ (انفال، 29). یعنی کسی که از دستورات خدا و رسولش سرپیچی کند، آشکارا در گمراهی است. پس هر کس مستحق هدایت باشد خدای تعالی او را به بهشت هدایت می‌کند و کسی نیست که بتواند او را برگرداند و آن‌کس را که مستوجب عذاب باشد و به سوی دوزخ کشاند کسی او را از شر عذاب ندارد. اما اهل و مستحق عذاب شدن و یا مستحق ثواب شدن مقدماً به دست انسان سپرده شده است.

شان نزول آیه 8:

896- جویری از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: زمانی نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «اللهم أعز دینک بعمر بن الخطاب أو بأبی جهل بن هشام». پروردگار! دین خود را به عمر بن خطاب و یا ابو جهل بن هشام عزیز و نیرومند گردان، پس خدا (عمر) را هدایت کرد و ابو جهل به گمراهی و جهالت باقی ماند. سپس در باره آن دو آیه «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ...» نازل شد. (اسناد این جداً ضعیف است به خاطر جویری زیرا او متروک است و ضحاک با ابن عباس ملاقات نکرده صحیح عموم آیه است اما از چند وجه آمده که پیامبر خدا به این چیز دعا کرد، این‌ها به مجموع قوی هستند. «کشف الخفا» 1 / 183 و 184 و 546).

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه که (9 الی 14) در مورد و حدانیت پروردگار با عظمت در جهت اثبات زنده گردانیدن دوباره، بحث بعمل آمده است.

وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتَثِيرُ سَحَابًا فَسُقْتَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ ﴿٩﴾

و خداوند کسی است که بادهای را می فرستد که ابری را بر می‌انگیزد، آنگاه آن را به سوی سرزمینی مرده رانندیم، و بدان زمین را بعد از مردنش زنده ساختیم، زنده شدن مردگان هم این گونه است. (9)

تفسیر:

الله تعالی ذاتی است که با قدرت خود بادها را می فرستد تا ابرها را به حرکت آورد و

به وسیله باد، ابرها را به شهرهایی رساند که قحطی و خشک سالی اهل آن را فرا گرفته است.

«فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ»: ابر را که بار باران با خود دارد به طرف محلی خشک و بی باران و تشنه لب حرکت دادیم.

«فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»: همراه با باد آب نازل کردیم، آنگاه به وسیلهی آن زمین را بعد از این که خشک شده بود احیا کردیم.

«كَذَلِكَ النَّشُورُ» همان طور که زمین خشک و مرده را با آب زنده کرده، خدا مردگان را نیز از قبر زنده میکند. (تفسیر صفة النفاسیر محمد علی صابونی).

امام احمد از ابی رزین عقیلی روایت کرده که گفته است: گفتیم: یا رسول الله! خدا چگونه مرده‌ها را زنده میکند؟ و دلیل آن در جهان هستی کدام است؟ فرمود: «آیا از محلی خشک و بی علف عبور نکرده‌ای که بعداً سبز و خرم گشته باشد؟ گفتیم: بله، یا رسول الله! فرمود: خدا مردگان را آنچنان زنده می‌کند و این دلیل زنده شدن در جهان هستی است» (احمد و ابو داوود و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند).

ابن کثیر فرموده است: در بسی موارد الله سبحان و تعالی با اشاره به زنده کردن زمین بعد از خشک شدن آن بر اثبات معاد استدلال کرده است. زمین مرده و بی نفس و بدون گیاه می‌میرد، آنگاه وقتی خدا ابر باران را به آنجا فرستاد و باران را بر آن نازل کرد زمین «تکان خورده و بالا می‌آید و از هر نوع زوجی خرم می‌رویاند». وقتی خدا بخواهد اجساد مردگان را نیز آنچنان زنده و پخش میکند. (مختصر ابن کثیر ۱۴۰/۳).

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ ﴿١٠﴾

کسی که عزت می‌خواهد، پس [باید آن را از خدا بخواهد، زیرا] هر چه عزت است، نزد خداوند است، سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود، و کار نیک آن را بالا می‌برد و کسانی که با مکر و حيله بدی‌ها را می‌اندیشند برای آنها عذاب سخت است و مکر و حيله سنجی شان خود برباد و تباه می‌گردد. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«يَصْعَدُ»: بالا می‌رود و پذیرفته می‌شود. «يَبُورُ»: تباه می‌گردد و نابود میشود (ملاحظه شود: فرقان / 18، ابراهیم / 28).

تفسیر :

بعد از اینکه الله تعالی راه نیل به عزت را به بندگان یادآور شده و میفرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا» هر کس عزت، قدرت و سر بلندی کامل می‌خواهد، (آن را از خدا بخواهد چرا که) هر چه عزت و قدرت است در دست الله است. (راه وصول به عزت و قدرت هم گفتار و کردار نیک است).

و قعاً همه عزت برای حق تعالی است، مطیعانش را عزت می‌بخشد و عصیانگانش را دلیل می‌سازد؛ یعنی هر که از او عزت بخواهد عزیزش داشته یاری اش می‌کند و هر که از غیرش عزت بخواهد خوار و ذلیلش ساخته توفیقش نمی‌دهد.

امام طبری فرموده است: ذکر الله و تمجید و ستایش بنده نزد خدا بالا می‌رود.

«وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»: الله متعال عمل صالح را از بنده پذیرفته و در مقابل آن او را پاداش می‌دهد. «وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ»: بعد از بیان گفته‌ی پاک،

اینک گفته‌ی ناپاک را بیان میکند. یعنی آنان که به منظور خاموش کردن نور خدا به حيله و نیرنگ متوسل میشوند و در مقابل اسلام و مسلمانان فریبکاری و حيله به کار می‌برند، در آخرت عذابی شدید در آتش دوزخ خواهند داشت.

«وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ»: و حيله آن مجرمان نابود می‌شود؛ زیرا هر کس بدی را در

نهان داشته باشد یا بدی را تدبیر کند، خدا آن را علنی و ظاهر میکند: «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ.» کسانی که مرتکب گناهان میشوند عذاب شدیدی در نزد آفریدگار سبحان برای آنان آماده شده، آنگاه مکر و تدبیرشان محو و بی اثر می شود و فایده‌ای به آنان نمی رساند؛ زیرا حق تعالی بهترین تدبیر کننده‌ای است و مکر و تدبیر مکاران را باطل می سازد.

در حدیث شریف آمده است: «لَا يَقْبَلُ اللَّهُ قَوْلًا إِلَّا بِعَمَلٍ وَلَا يَقْبَلُ قَوْلًا وَلَا بِعَمَلٍ وَلَا بِإِصَابَةِ السَّنَةِ.» «خدای متعال هیچ سخنی را نمی پذیرد جز با عملی و هیچ سخن و عملی را نمی پذیرد جز با نیت (درستی) و هیچ سخن و عمل و نیتی را نمی پذیرد مگر آن که با سنت مطابقت داشته باشد.»

امام قرطبی میگوید: «حق این است که اگر گنهگار تارک فرایض، الله تعالی را یاد کند و سخنی پاکیزه بگوید، این در زمره حسنات وی نوشته می شود و او در عین حال، بار گناه خویش را نیز بر دوش می کشد. پس الله متعال از هر کس که از شرک بپرهیزد، عمل صالح را می پذیرد و خود سخن پاکیزه یک نوع عمل صالح است. لذا تأویل آیه این است که: حق تعالی باعمل صالح، بر رفعت سخنان پاکیزه و حسن جایگاه آن می افزاید.»

مفسران می نویسند: در اینجا به حيله و نیرنگ قریش در مورد پیامبر صلی الله علیه و سلم اشاره شده است و همان طور که قرآن می گوید آنها وقتی در «دارالندوه» گرد آمدند، خواستند او را به قتل برسانند، یا او را زندانی یا او را اخراج کنند: «وَ إِذِ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُبْنِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ» (تفسیر کشاف ۴۷۶/۳).

«و کسانی که با مکر و حيله بدیها را می اندیشند» یعنی: در دنیا به شیوه مکر و فریب، مرتکب بدیها می شوند تا به عزت ناروای جاهلیت برسند، همانند نیرنگهای بدی که مشرکان قریش در دارالندوه در حق رسول الله صلی الله علیه وسلم اندیشیدند تا ایشان را زندانی کرده، یا به قتل رسانده، یا از مکه اخراج کنند «آنان را عذابی سخت است» در نهایت شدت «و نیرنگشان خود تباه می گردد» و بی اثر میشود. مکر در اصل: عبارت از نیرنگ و حيله گری است.

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ نُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَرْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يَعْمَرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۱۱﴾

والله شما را از خاک، سپس از نطفه آفریده است، سپس شما را بصورت زوج [نر و ماده] در آورد، و هیچ زنی باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر با علم او، و هیچ سالخورده ای عمر دراز نمی یابد و از عمرش کاسته نمی شود مگر اینکه در کتابی [چون لوح محفوظ] ثبت شده است. به یقین این (کارها) برای الله آسان است. (۱۱)

تفسیر :

ای مردم الله تعالی شما یعنی آدم علیه السلام را از خاک خلق کرد. «ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ»: بعد از آن فرزندان را از سلاله‌ای از منی که آب بی ارزشی است خلق نمود، «ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَرْوَاجًا»: باز شما را به گونه مردان و زنانی پدید آورد. طبری گفته است: مؤنث را به ازدواج مذکر در آورد. (تفسیر طبری ۸۱/۲۲).

از فحوای آیه مبارکه واضح میشود که: خلقت اولیه آدم علیه السلام از خاک است و پس از خلقت آدم علیه السلام فرزندان او از نطفه او شکل میگیرند که نطفه یا منی هم از آب است و بعد از مرگ هم بدن آنها تجزیه میشود و به اجزا و عناصر خاک تبدیل میشود، پس میتوان گفت که: ماده و عنصر اصلی خلقت بشر، عناصر خاک است و لذا به خاک باز می گردد، هر چند که انسانها از نطفه والدین خود شکل میگیرند که نطفه هم از آب و

عناصر آن شکل گرفته است. «وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَ لَا تُنْقَضُ إِلَّا بِعِلْمِهِ»: هیچ زنی باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند، مگر اینکه الله تعالی بدان داناست. و جز بر مبنای علم او به دنیا نمی آید، و می داند مذکر است یا مؤنث، و از مراحل جنینی در شکم مادر اطلاع دارد. «وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لَا يُنْقَضُ مِنْ عُمرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ»: اندازه حیات هر صاحب عُمر، دراز باشد یا کوتاه همه در نزد او تعالی در لوح محفوظ ثبت و نوشته است. پروردگار سبحان همه این امور را می داند و بر می شمارد، به همه آگاه است و زیادت و نقصان همه چیزها را پیش از آفرینش مخلوقات مقدر کرده است. آری! آفرینش شما، شناخت مدت های عمر شما، اندازه اعمال و تمام احوال تان بر پروردگار سهل و آسان است.

«مُعَمَّرٌ»: سالخورده. پیر «مَا يُعَمَّرُ... وَ لَا يُنْقَضُ...»: دو معنی دارد: یکی اینکه: خداوند مقدر فرموده است که برخی ها در پیری بمیرند و گروهی در کودکی و جوانی. دوم اینکه: روزی یا شبی از عمر شخص سال خورده نمی گذرد، مگر اینکه در لوح محفوظ ثبت و ضبط است. به عبارت دیگر: مدت عمر شخص در لوح محفوظ تعیین شده است، و پیوسته شب ها و روز ها از آن کاسته می شود، تا همه دقائق پایان می پذیرد. «بِيسِيرٍ»: ساده و آسان (سوره: نساء آیات 30 و 169، حج آیه: 70). سعیدبن جبیر میگوید: «پس آنچه از مدت عمر انسان می گذرد، همان کاستن از عمر وی است و آنچه که از عمر وی در آینده می آید، همان عمری است که به وی داده می شود». به قولی معنی این است: «هیچ کهنسالی تا دوران پیری عمر داده نمی شود و عمر هیچ کس دیگر از سن کهنسالی کاسته نمی شود مگر اینکه این امر در لوح محفوظ ثبت است، یعنی وابسته به قضای خداوند است».

لذا دراز یا کوتاه کردن عمر، هر دو به قضا و قدر حق تعالی و مربوط به اسبابی است که مقتضی دراز ساختن یا کوتاه کردن عمر است.

باید دانست که از اسباب طولانی ساختن عمر: صلّه رحم و از اسباب کوتاه کردن آن: بسیار نافرمانی کردن پروردگار با عظمت است.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر کس دوست دارد که رزقش گشاده ساخته شده و اجلس به تأخیر افکنده شود، باید صلّه رحم خویش را برقرار کند».

اما باید گفت: دراز شدن عمر با اسبابی مانند صلّه رحم، در قضا و قدری داخل است که علم الله تعالی بر آن پیشی گرفته است زیرا در لوح محفوظ نوشته شده که عمر فلان کس - مثلاً - این مقدار از سال است و اگر صلّه رحم را برقرار کرد، در عمر وی این مقدار افزوده می شود. باز در جایی دیگر از لوح محفوظ بیان شده است که آن شخص صلّه رحم خویش را به جا می آورد، همین طور از عمر هر کس که کاسته شود، به دلیل آن است که او عملی انجام داده که مقتضی کوتاه سازی عمر وی است، چون انجام دادن بسیار معاصی و نافرمانی ها «بی گمان این کار» یعنی: افزودن و کاستن در عمر «بر خداوند آسان است» زیرا هیچ چیزی بر وی دشوار نیست و هیچ چیز - چه اندک و چه بسیار، چه بزرگ و چه کوچک - از علم و شمار پروردگار پنهان نمیباشد.

خَلَقْتَ انسان از خاک یا نطفه:

قبل از همه باید گفت که همه انسانها از نسل آدم علیه السلام هستند، و طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، پروردگار با عظمت آدم علیه السلام را از خاک آفرید طوریکه در (آیه 59، سوره آل عمران) آمده است: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ» یعنی: (مثل عیسی در نزد خدا، چون مثل آدم است که او را از خاک بیافرید).

و میفرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تَرَابٍ ثُمَّ مِّن نُطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُمْ مَّن يَتُوفَىٰ وَمِنكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» (سوره حج، ۵) یعنی: ای مردم! اگر در رستاخیز «زنده شدن بعد از مرگ» شک دارید (به این نکته توجه کنید که ما شما را از خاک آفریده ایم سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده شده) که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل، تا برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادر ایم) و جنین های را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران قرار می دهیم، «و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم» بعداً شما را بصورت طفل بیرون می آوریم، سپس هدف این است که به صد رشد و بلوغ خویش برسید. در این میان بعضی از شما میمیرند و بعضی آنقدر عمر می کنند که به بدترین مرحله زندگی (پیری) میرسند آنچنانکه بعد میبینی، اما هنگامیکه آب باران بر آن فرو می فرستیم به حرکت در می آید و میروید، و از هر نوع گیاهان زیبا می رویاند.

برای تشریح بیشتر میتوان موضوع فوق را چنین واضح نمود.
 «ای مردم! اگر از رستاخیز در شک آید؟» یعنی: اگر درباره امکان برانگیخته شدن مجدد و داخل بودن این موضوع در حوزه قدرت ما، شک و شبهه‌ای دارید، در این صورت در اصل و آغاز آفرینش خود بنگرید؛ «پس بدانید که ما شما را از خاک آفریده‌ایم» در ضمن آفرینش پدرتان آدم علیه السلام. همچنین آفرینش خودتان از نطفه است، و نطفه از غذاست و غذا از خاک و آب و هوا «سپس» شما را آفریدیم «از نطفه» یعنی: از آب منی «سپس از علقه» علقه: قطعه‌ای از خون بسته است زیرا نطفه پس از چهل روز به اذن خداوند به قطعه‌ای از خون غلیظ یا جامد متحول می‌شود «سپس از مضغه». مضغه: قطعه‌ای از گوشت است که خون جامد به آن متحول شده است «شکل داده شده» مُخَلَّقَه: یعنی پاره‌ای از گوشت دارای صورت واضح، شفاف، هیأت روشن و خلقت کامل؛ از چشم و دهان و دست و پا و غیره «و شکل داده نشده» غیر مُخَلَّقَه: مرحله‌ای است از تطور، انکشاف و نمو همان پاره گوشت قبل از شکل‌گیری خلقت در آن، که هنوز صورت و هیأت واضحی به خود نگرفته و تصویر آن کامل نشده است «تا بر شما روشن گردانیم» کمال قدرت خویش را؛ با متحول ساختن اطوار و مراحل آفرینش‌تان تا در نتیجه، از آن برامکان رستاخیز راه برید زیرا کسیکه بر آفرینش اولیه بشر از خاک و سپس خلقت ثانویه وی از نطفه قادر باشد در حالیکه میان آب و خاک تناسبی وجود ندارد - قادر باشد و همینطور بر دیگر مظاهر قدرت در این عرصه، حتماً باز گرداندن آن آفرینش بر وی آسان‌تر است «و آنچه را که بخواهیم در رحم‌ها قرار می‌دهیم» و در نتیجه، جنین (طفل در رحم مادر جنین خوانده میشود.) سقط (افتاده طفل و ضایع شدن.) نمی‌شود «تا میعاد معین» و مشخص که آن را مقدر و مشخص نموده‌ایم. یعنی: بعضی از جنین‌ها را هم سقط می گردانیم که دوره تطور و نمو آن به‌اتمام نمی‌رسد. شایان ذکر است که میعاد استقرار جنین در رحم مادر برای بشر غالبانه ماه است و هر جنسی از حیوانات، دوره معینی از بارداری را دارد «آنگاه شمارا به صورت کودکی بیرون می‌آوریم» از شکم های مادرانتان «باز» قوای بدنی و عقلی شما تکامل می‌یابد «تا به حد نهایی رشد خود برسید» اشد: کمال عقل، کمال نیرومندی و رشد و تمییز است. به قولی: سن رشد، از سی تا چهل سالگی است «و بعضی از شما

کسی است که جاننش گرفته می شود» یعنی: قبل از رسیدن به سن رشد به طور زودرس جاننش گرفته میشود و از دنیا درمیگذرد «و بعضی از شما به حد غایت فرتوتی عمر باز برده میشود» یعنی: به بدترین و پستترین مرحله عمر که همانا مرحله خرفتی است میرسد تا بدانجا که عقل و حافظه از سرش رخت بر بسته و حالش از حال یک کودک غیر ممیز هم بدتر میشود «چندان که پس از دانستن، چیزی نمیداند» یعنی: به حالتی از پیری و خرفتی میرسد که پس از دانستن و شناختن بسیاری از چیزها، دیگر نه آنها را میداند و نه میشناسد.

پس خلقت اولیه ی آدم خاک است و پس از خلقت آدم علیه السلام فرزندان او از نطفه ی او شکل می گیرند که نطفه یا منی هم از آب است و بعد از مرگ هم بدن آنها تجزیه میشود و به اجزا و عناصر خاک تبدیل میشود، پس میتوان گفت که: ماده و عنصر اصلی خلقت بشر، عناصر خاک است و لذا به خاک بازمی گردد، هر چند که انسانها از نطفه ی والدین خود شکل میگیرند که نطفه هم از آب و عناصر آن شکل گرفته است.

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذَبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مَلْحٌ أجاجٌ وَمِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾

دو دریا مساوی نیستند، این یکی شیرین تشنگی بر است که نوشیدنش خوشگوار می باشد و آن دیگر شور (و) تلخ مزه است. و از هر یک گوشت تازه می خورید و از هر دوی آنها وسائل زینت بیرون می آورید که آن را میپوشید. و کشتی ها را در آن می بینی که آب را پاره کننده می بینی (که امواج دریا را شکافته می آیند) تا از فضل او روزی خود را طلب کنید و باشد که شکر گزارید. (۱۲)

تفسیر:

مفسر ابو سعود در ذیل آیه مبارکه می نویسد: که این مثال هم برای مؤمن و هم برای کافر است، و «فرات» همان است که تشنگی را برطرف می کند. و «سائغ» آن است که به سبب گوارایش به آسانی از گلو پایین می رود. و «أجاج» آن است که به سبب شوری زیادش گلو را می سوزاند. (تفسیر ابو سعود ۴/۲۴۱).

در آیه مبارکه بر عدم مساوی و یکسان بودن آب دو رود خانه که آن یکی آب شور دارد و آن دیگری که آب شیرین دارد با هم برابر نیستند، یکی آب بسیار گوارا دارد که به آسانی در حلق فرو رفته تشنگی را مرفوع ساخته سیرابی را به ارمغان می آورد. اما یکی دیگر بحری است که سخت نمکین است. شما از ماهی های لذتبخش و تازه هردو دریا استفاده می کنید و از هردو بحر مروارید و مرجان به دست می آورید که به گونه زینت و وسایل تجملی مورد استفاده قرار می گیرند. آری! مشاهده می کنی که کشتی های بزرگ آب دریا را می شکافت تا با مسافرت و تجارت به وسلیه اش روزی و دیگر چیزها را به دست آورید. همه این امور دلایلی است که به قدرت، عظمت و یگانگی خداوند متعال دلالت می کند و برای این است که با لزوم طاعت و اخلاص عبادت الله تعالی را در برابر نعمت هایش شکر گزاری نمایید.

يُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلَّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿١٣﴾

شب را در روز فرو می برد و روز را در شب فرو می برد، و آفتاب و ماه را مسخّر و رام کرده است که هر کدام (از آنها) تا مدت معین روان است. این است الله پروردگار شما، این است خدا پروردگار شما، فرمانروایی، ویژه اوست و کسانی را که به جای او می پرستیدید، حتی مالک پوست دانه خرما می هم نیستند. (۱۳)

تفسیر :

«قطمیر» عبارت است از پوست نازک روی هسته‌ی خرما. مفسران گفته‌اند: مثلی است که در مورد اندکی و ناچیزی گفته میشود. بت‌ها به علت ضعف و خفت و خواری و ناتوانی شان در دخل و تصرف در جهان، این‌گونه برای آنان مثل زده شده است؛ یعنی قدرت هیچ‌چیز را ندارند. آنگاه بر ناتوانی و عجز آنان بیشتر تأکید کرده و می‌فرماید:

إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (۱۴)

اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی‌شنوند و اگر [فرضا] بشنوند اجابتان نمیکنند و روز قیامت شرک شما را انکار میکنند و [هیچ‌کس] چون [خدای] چون ذات آگاه تو را با خبر نمی‌سازد. (۱۴)

تفسیر :

ای بندگان! اگر به پیشگاه معبودان خویش به منظور درخواست منفعت یا دفع ضرری دعا کنید، دعای شما را نمی‌شنوند و اگر فرضاً بشنوند، خواسته شما را برآورده ساخته نمی‌توانند.

«وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ»: و در روز قیامت وقتی خدا آنها را به سخن وامی‌دارد از این‌که شما آنها را پرستش کرده‌اید، تبرا می‌کنند.
«وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ»: «و هیچ‌کس چون خدای آگاه تو را خبردار نمی‌کند» یعنی: هیچ‌کس مانند ذاتی که به همه چیزها آگاه و داناست، تو را آگاه نمی‌کند قتاده گفته است: یعنی الله.

«خَبِيرٍ»: مراد ذات پاک الله است که از تمام عالم هستی و ذره ذره آن آگاه است و دنیا و آخرت و گذشته و حال و آینده در پیشگاه علم او روشن و آشکار و یکسان است.

خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (15 الی 26) موضوعاتی در باره بندگی الله متعال، مسؤولیت شخصی ، مثال مؤمن و کافر، و ارسال رسل، مورد بحث قرار می‌گیرد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۱۵)

وای مردم! شما به الله محتاجید و الله است که (مطلقاً) بی‌نیاز ستوده است. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْحَمِيدُ»: شایسته سپاس و ستایش در همه حال. ذاتاً ستوده.

تفسیر :

در این آیه مبارکه تمام بشریت مورد خطاب قرار گرفته است و الله تعالی نعمت‌های گرانقدر خود را به آنها یادآور میشود. یعنی شما در بقای خود و تمام احوالتان و در جنب و جوش و نشست و برخاستان به خدا نیازمند میباشید.

شما را روزی می‌دهد و تدبیر امور و تصرف در شؤون زندگی شما تنها به دست اوست؛ نه به دست دیگری. خداوند پاک از شما و از هر کس دیگر بی‌نیاز است و به هیچ مخلوقی محتاج نیست، طاعت افراد مطیع برایش نفعی ندارد و گناه گنهکاران به او ضرری نمی‌رساند، کمال مطلق برای اوست و از عیب و نقص منزّه است.

ابو حیان گفته است: این آیه پند و یادآوری است؛ چرا که تمام بشریت در تمام احوال به احسان و نعمت‌های او محتاجند، هیچ‌کس حتی یک لحظه از او بی‌نیاز نیست. و او به طور کلی از تمام عالم بی‌نیاز است و در مقابل عطای نعمت‌هایی که به بندگان داده است مستوجب تمجید و سپاسگزاری است و ستوده می‌باشد. (تفسیر البحر المحیط ۳۰۷/۷).
بعد از آن بی‌نیازی خود را از خلق ابراز داشته و می‌فرماید:

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٦﴾

اگر بخواهد شما را از بین می برد و خلق نو به میان می آورد. (۱۶)
تفسیر:

یعنی ای بندگان! اگر از او نافرمانی کنید شما را هلاک و نابود می کند. آنگاه قوم دیگری را به جای شما می آورد که از او امرش اطاعت و از نواهی اش اجتناب نمایند. که این خود مظهري از مظاهر فقر شما و غنای مطلق اوست. این بیان متضمن تهدید است.

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ﴿١٧﴾

و این کار بر خدا دشوار نیست (۱۷)

تفسیر:

در آیه مبارکه آمده است که: ای مردم! چنین کاری یعنی هلاک ساختن شما و آفریدن قومی دیگر که فرمانبردارتر از شما باشند بر او تعالی کار سخت، دشواری و غیر ممکن نیست، بلکه برای او امری است سهل و آسان؛ زیرا حق تعالی قدرت کامل دارد. و به هر چیز بگوید «بشو» فوراً می شود.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾

و هیچ شخصی بار گناه دیگری را بر نمی دارد، و اگر گرانباری (کسی را) برای برداشتن بار (گناه) خود طلب کند، چیزی از آن برداشته نمی شود اگر چه (آن کس) خویشاوند باشد. جز این نیست که تو تنها کسانی را بیم میدهی که از پروردگارشان درنهان میترسند و نماز را بر پا داشته اند. و هر کس پاکیزگی جوید، تنها به نفع خویش پاکیزگی میجوید و بازگشت به سوی الله است. (۱۸)

تفسیر:

هیچ کس مسؤولیت گناه دیگری را بر عهده نمی گیرد:

یکی از اصول مهم شریعت اسلامی این است که هر کس مسؤول اعمال خود است و هیچ کس مسؤولیت گناه دیگری را بر عهده نمی گیرد. مثلاً اگر کسی مرتکب قتل عمد عدوانی شود، تنها وی مسؤول جرم خود خواهد بود و پدر و برادر و خویشاوندانش مورد بازخواست قرار نمی گیرند. و یا اگر کسی مرتد شود تنها او مسؤول کار خود خواهد بود و کس دیگری در مورد آن مؤاخذه نمی شود. خداوند متعال در این باره فرموده است: «وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴿١٦٤﴾ [الأنعام: 164].» «و هر کس هر گناهی که بکند خود بار گناه خود را بر دوش می گیرد و هیچ کس بار گناه دیگری را بر عهده نمی گیرد.»

این اصل در واقع تطبیق عملی اصل عدالت است، چرا که عادلانه نیست که انسان در برابر اعمال دیگران مورد بازخواست قرار گیرد. این اصل بزرگ اگرچه یک اصل مفهوم و مشهور و مسلم است ولی وجود آن در شریعت اسلامی یکی از دلایل اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم به حساب می آید، چون اگر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده‌ی خدا و مأمور تبلیغ این اصل نبود امکان نداشت که همچون اصلی در جامعه‌ی جاهلی مطرح گردد، جامعه‌ای که مبتنی بر نظام قبیله‌ای بود و قبیله مسؤولیت تمام جرم و جنایت‌های افراد قبیله را تحمل می کرد.

«وزر» در لغت به معنی بار سنگین است. ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه گفته است:

یعنی هیچ کس گناه دیگری را بر عهده نمی گیرد. (تفسیر المنار: ج 8، ص 426).

در تفسیر شوکانی چنین آمده است: «وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا» یعنی هیچ کس در برابر گناهی که انسان انجام میدهد، بغیر خودش کسی دیگری مورد مؤاخذه قرار

نمیگیرد.

در این مورد همچنین خداوند متعال فرموده است: «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» [البقرة: 286]. «هر کار (نیکی که انسان) انجام دهد به نفع اوست و هر کار (بدی که) انجام دهد به زیان خود او است». و نیز فرموده است: «لَتَجْزِيَ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى» [طه: 15]. «تا هر کس در برابر تلاش و کوشش خود جزا و سزا داده شود». «وزر» در آیهی مورد بحث به معنی بار سنگین است و در آیه نیز به همین معنی بکار رفته است: «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» (2) [الانشراح: 2]. «و (آیا) بار سنگین را از تو بر نداشتیم» البته منظور از بار سنگین در اینجا گناه است. آیهی مورد بحث ردی است بر نظام جاهلی که خویشاوند را به گناه خویشاوند مؤاخذه می کردند و یکی از افراد قبیله را به گناه دیگری مورد بازخواست قرار می دادند. حکم آیه عام است و شامل احکام دنیا و آخرت میشود و دلیلی بر اختصاص آن به آخرت وجود ندارد. و اما اینکه پرداخت دیهی قتل غیر عمد بر گردن عاقله (ی شخص قاتل) انداخته می شود، این مسأله در واقع مخصّصی است برای این حکم عام و در جای خود بدان عمل می شود. مضمون این آیه با این فرمودهی خداوند هم تعارضی ندارد که میفرماید: «وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَاتَّقَالَا مَعَ أَثْقَالِهِمْ» [العنكبوت: 13]. «آنان بارهای سنگین خود را بر دوش می کشند و به همراه بارهای سنگین خود، بارهای سنگین دیگر را نیز حمل می کنند».

چون منظور از بار سنگینی که انسان به همراه بار سنگین خود حمل می کند، بار سنگین کسانی است که انسان باعث گمراهی آنان شده است، همانطور که در این آیه به آن تصریح شده است که خداوند میفرماید: «لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّوهُمْ بغيرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ» (25) [النحل: 25]. «آنان باید در روز قیامت بار گناهان خود را بطور کامل بر دوش بگیرند و نیز باید بار گناهان کسانی که بدون آگاهی آنان را گمراه ساخته اند حمل کنند». (تفسیر شوکانی: ج 2، ص 186).

خواننده گان محترم!

باید یاد آور شد یک اصل کلی که در جهان بینی دین مقدس وجود دارد اینست که: در روز قیامت هیچ کس بارگناه کسی دیگر را به دوش نمی کشد. «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» و هر کس جواب دهنده گناه است که آنرا مرتکب شده است. ولی این برداشت و تفکر در آدیان دیگر بشکل دیگری است و آنان فومول: «وَوَلْنَحْمِلَ خَطَايَاكُمْ» (هنوز کلیسا، گناهان دیگران را میخرد!) و به اصطلاح مسولیت آنرا کلیسا بدوش می گیرد.

در ضمن باید گفت که در (آیه 13، سوره عنكبوت) آمده است که: «وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَاتَّقَالَا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيْسُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (13) یعنی (مردمان گمراه کننده بارگمراهی خود را هم بر میدارند، و همانقدر بار دیگر هم بر می دارند، که آنان دیگران را گمراه کرده بودند) و مطلب آن اینست که:

که گمراه کننده بار کسانی را سبک کرده نمی تواند که آنان را گمراه کرده بودند، بلکه بارگناه را مرتکب شده بر دوش خودش باقی می ماند، در مقابل جرم گمراه کنندگان دوبرابر می شود، یکی اینکه خودش گمراه شده، و جرم دوم اش اینست که در گمراه کردن سایرین نقش و رول را بازی نموده، بناءً بصورت کل باید گفت که؛ در بین این دو آیه هیچ نوع تعارضی وجود ندارد. (روح المعانی).

«وَأِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَوْ كَانَتْ ذَا قُرْبَىٰ»: اگر نفسی که بار گناهش سنگین است از یک نفر بخواهد بارگناهش را به گردن بگیرد، آن را از او نمی گیرد هر چند که از بستگان و اقارب نزدیک مانند پدر و فرزند هم باشد. پس در چنین

روزی برای شخصی که چاره می جوید و دادرس می‌خواهد، برای آنان در آن روز دستگیری وجود ندارد.

این بیان فهم آیه قبلی را مؤکد میکند که انسان گناه دیگری را متحمل نمیشود. مفسرزمخسری در مورد میفرماید: اگر گفته شود پس فرق دو آیه چیست؟ در جواب می‌گویم: آیه اول بر عدالت خدا در حکم دلالت دارد که هیچ‌کس را بدون گناه سزا نمی‌دهد. و آیه دوم نشان میدهد که برای دادرس، کمک کننده و کسیکه از وی دستگیری کند، پیدا نمی‌شود. (تفسیر کشاف ۳/۴۷۹).

«إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ»: (ای محمد! فقط اشخاصی را به وسیله این قرآن بر حذر میداری که از عقاب خدا در روز قیامت می‌ترسند. یعنی: هیچ شخصی بارگناه شخص دیگری را برنمیدارد بلکه هر شخصی بار گناه خودش را به‌دوش میکشد بلکه هر که از عمل خویش مورد بازپرس قرار می‌گیرد.

«وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ»: و نماز را به شیوه‌ی کامل اقامه می‌کنند و با ادای نماز فرض، پاکی بدن را در کنار پاکی نفس قرار می‌دهند.

«وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ»: و هر کس نفس خود را از چرک و آلودگی گناهان پاک بدارد ثمره و فایده‌ی آن عاید حال خودش می‌شود.

بنابر این صلاح و پرهیزگاریش به خودش اختصاص دارد. یعنی کسی را نمی‌یابد که چیزی از بارگناهان شخصی دیگر ولو که از جمله اقارب و خویشاوندان شان هم باشد، گفته نمی‌تواند. ویگانه چیزی که برای انسان مفید واقع می‌گردد، همانا اعمال نیکو است که عامل نجات انسان از عذاب است نه روابط خویشاوندی و اقارب.

«وَأِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (18): و مرجع خلائق در روز قیامت نزد خدای عز و جل است. در آن هنگام هر کس را مطابق عملش مجازات میکند و سزا میدهد.

ابن کثیر به نقل از عکرمه در تفسیر آیه: «وَإِن تَدْعُ مُتَفَلِّئَةً إِلَىٰ جَمَلِهَا» (سوره فاطر: 18) می‌گوید: «مراد از آن: همسایه‌ای است که در روز قیامت به همسایه خویش درآویخته و می‌گوید: پروردگارا! از این شخص بپرس که چرا دروازه خود را به روی من می‌بست؟».

طوری‌که پدر در روز قیامت به فرزند خویش به بحث جدالی پرداخته و می‌گوید: فرزند عزیزم! اینک من به مقدار ذره‌ای از حسنات تو محتاج شده‌ام تا به وسیله آن از این وضعی که میبینی نجات یابم! ولی فرزندش می‌گوید: پدرجان! آنچه از من خواسته‌ای، بسیار ناچیز است ولی من نیز از همان چیزی می‌ترسم که تو از آن بیم داری بنابراین، نمیتوانم چیزی از حسناتم را به تو بدهم.

سپس به همسر خویش به بحث جدالی پرداخته می‌گوید: ای فلان! ای همسر عزیزم! من چگونه شوهری برایت بودم؟ زن می‌گوید: تو نیکو شوهری برایم بودی... و از او ستایش می‌کند. آن‌گاه می‌گوید: اینک من از تو میخواهم تا فقط یک حسنه را به من ببخشی، شاید با آن یک حسنه از این وضعی که می‌بینی نجات پیدا کنم! اما زنت می‌گوید: آنچه از من خواسته‌ای بسیار ناچیز است ولی با تأسف که من نمیتوانم به تو چیزی بدهم زیرا من نیز از همان چیزی می‌ترسم که تو از آن بیم داری».

حضرت عکرمه فرموده است که مفهوم آیه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» در آیاتی متعددی از قرآن عظیم الشان توضیح گردیده است از جمله: در (آیه 33، سوره لقمان) می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَ أَحْشُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٌ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْعُرُورُ» (33)

(ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید و بترسید از روزی که هیچ پدری مسئولیت (اعمال) فرزندش را نمی‌پذیرد و هیچ فرزندی به جای پدرش قبول مسئولیت نمی‌کند،

قطعاً وعده‌ی خداوند حقّ است، پس زندگی دنیا شما را نفریبد و (شیطان) فریبکار، شما را نسبت به خدا فریب ندهد. با این مطلب که هیچ کسی گناه دیگری را بر نمی‌دارد، تا که او را نجات دهد، البته بحث شفاعت از مبحث جدا است.

همچنین در (آیات 34 تا 36 سوره عبس) فرموده است: «فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ (33) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (34) وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ (35) وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ (36)» (پس زمانی که آن صدای هولناک در آید. روزی که انسان از برادرش بگریزد و از مادر و پدرش و همسر و فرزندان. در آن روز برای هر يك از آنان کار و گرفتاری است که او را (از پرداختن به کار دیگران) بازدارد.

حاصل اینکه: قیامت، روز فرار است. فرار برادر از برادر، فرزند از پدر و مادر، مرد از همسر، پدراز پسر. روابط خویشاوندی، در قیامت گسسته می‌شود. در قیامت، هر کس به فکر نجات خویش است، در قیامت، فرصت برای پرداختن به کار دیگران نیست. در قیامت حسب و نسب، بدر نمی‌خورد، آن روز، روز غربت و تنهایی انسان است هر کس مسؤل اعمال خود می‌باشد. بناءً خطر قیامت جدی و حتمی است، هشدار های قرآنی و سنت نبوی را در این بابت باید جدی گرفت.

بر اساس عدالت، هر کس باید بار گناه خودش را خود بر دوش گیرد، و گناه خود را به گردن نیاکان، دوستان و محیط نیاندازیم حساب و کتاب هر کس در قیامت، جداگانه است. بهترین هدیه برای روزی که حتی پدر و فرزند به داد یکدیگر نمی‌رسند، همانا تقوا و پرهیزگاری است.

مفهوم ذنوب و گناه چیست :

ذنوب جمع «ذنوب» به معنای گناه و جرم و معصیت بوده که جمعش، ذنوب و جمع الجمع آن، ذنوبات میشود. (لسان العرب، ج 1، ص 389).

ذنوب در اصل به معنای گرفتن دُم یک چیز است، چنانکه گفته میشود: «ذَنْبُهُ أَصَيْتُ ذَنْبَهُ» و این عبارت در هر کاری که پیامد بدی داشته باشد، کاربرد دارد و به همین علت، گناه، تبعه؛ یعنی عاقبت و پیامد بد نامیده میشود، چون نتیجه ناخوشایندی دارد.

الله تعالی در (11 سوره آل عمران) میفرماید: «فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ» (سپس الله آنان را به [سزای] گناهانشان گرفت. «فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِمْ» [العنکبوت: 40] «سپس هریک از آنان را به [کیفر] گناهش گرفتیم.» «وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ» [آل عمران: 135] «و چه کسی جز الله گناهان را می‌آمرزد؟!» بنابر این ذنوب یعنی گناهان و مخالفت هایی که بنده برخلاف فرمان پروردگارش انجام می‌دهد.

اصول گناهان :

تقسیمات مفیدی وجود دارد که از طریق آنها، اصول و فروع گناهان دانسته میشود. ابن قیم میگوید: «از آنجا که گناهان از لحاظ درجه و مفاصد متفاوتند، عقوبت و پیامدشان نیز در دنیا و آخرت متفاوت است.

اصل گناهان بر دو قسم است: ترک دستور و انجام عمل ممنوع. الله متعال والدین جنّ و انس را با همین دو، مورد آزمایش قرار داد.

هر دو نوع فوق از لحاظ محلّ خود، به گناه ظاهر و آشکار بر اعضا و گناه باطن و پنهان در دل تقسیم می‌شود.

و از نظر متعلّق تقسیم به حقّ الله و حقّ مخلوق می‌گردد. اگرچه حقّ مخلوق مشتمل بر حقّ الله است، اما از این جهت حقّ مخلوق نامیده شده که به درخواست آنان لازم می‌گردد و با گذشت شان ساقط می‌شود. (الجواب الکافی، ابن قیم، ص 303). وی گناهان را به صورتی دیگر هم تقسیم‌بندی نموده و میگوید: «این گناهان بر 4 نوع ملکی، شیطانی،

سبعی [درندگی] و بهیمی [حیوانی] بوده و خارج از این 4 قسم نیست..» (الجواب الکافی، ابن قیم، ص 303). در ادامه، توضیح مختصری درباره اصول گناهان داده می شود.

1- گناهان ملکی یا ربوبی :

یعنی اینکه انسان صفاتی از پروردگار؛ مانند عظمت، کبریا، فخر، جبروت، برتری در زمین، علاقه به بندگی گرفتن مردم و امثال آن را به خود نسبت دهد. بسیاری از گناهان کبیره از همین موارد سرچشمه می گیرد و بیشتر مردم از این مطلب غافلند و آن ها را گناه به حساب نمی آورند درحالیکه از جرائم مهلک و بزرگ و اصل و ریشه بیشتر گناهان هستند.

شرک به الله تعالی و سخن گفتن بدون علم درباره پروردگار، از این قبیل است.

2- گناهان شیطانی :

جرائمی که صاحب آن ها تشابهی با شیطان دارد؛ همچون حسادت، ستم، خیانت، کینه، نیرنگ، مکر، امر به فساد، تحسین گناهان، نهی از عبادات و زشت شمردن آنها، نوآوری و بدعت در دین، دعوت به سوی بدعت و گمراهی.

این نوع از لحاظ فساد متصل به نوع اولی بوده هر چند فسادش از آن کمتر است.

3- گناهان سبعی (درندگی) :

خشم، ریختن خون بی گناهان، کینه، ستم بر ضعیفان و ناتوانان و کشتار از این مورد بر می خیزد.

4- گناهان بهیمی (حیوانی) :

آزمندی، شرارت، حرص بر برآورده ساختن تمایل فرج و شکم از این قبیل بوده وزنا، لواط، دزدی، خوردن اموال یتیمان، بخل، ترس، حرص، ناشکیبایی و جمع نمودن اموال برای برآورده ساختن تمایلات و... از این مورد سرچشمه می گیرد.

بیشتر گناهان مردم از این نوع است، چون آنان از انجام گناهان سبعی و ملکی ناتوانند. و از این طریق، مرتکب سایر گناهان می شوند؛ آنان ابتدا به سمت گناهان حیوانی کشانده میشوند و پس از آن، مرتکب گناهان سبعی شده، سپس جرائم شیطانی را انجام داده و در پایان، ادعای ربوبیت نموده و مرتکب شرک در یگانگی الله تعالی میشوند. (احیاء علوم الدین، ج 4، ص 16؛ مختصر منهاج القاصدین، ابن قدامه، صفحه 276-280؛ الجواب الکافی، صفحه 304-305).

گناهان صغیره و کبیره :

باید گفت که گناهان به صغیره و کبیره تقسیم میشوند. غزالی (رح) میگوید: «بدان که برخی از گناهان صغیره و برخی دیگر کبیره هستند و اختلاف فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ گروهی صغیره و کبیره را قبول نداشته و میگویند که هر مخالفتی با الله تعالی، کبیره است.

این دیدگاه ضعیف است، زیرا الله تعالی میفرماید: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا» [النساء: 31] «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی شده اید؛ دوری کنید، گناهان [صغیره] شما را از شما می زداییم، و شما را در جایگاه خوبی [بهشت] وارد می کنیم.»

«الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْإِثْمِ وَالْفُجُورِ إِلَّا اللَّمَمَ» [النجم: 32] «همان کسانی که از

گناهان کبیره و اعمال زشت - غیر از گناهان صغیره - دوری می کنند.»

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الصَّلَاةُ الْخَمْسُ، وَالْجُمُعَةُ إِلَى الْجُمُعَةِ، مُكَفِّرَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ مَا اجْتَنَبْتَ الْكَبَائِرَ»؛ «نمازهای پنجگانه و [نماز] جمعه تا جمعه دیگر باعث بخشش [گناهانی که در فاصله زمانی] میان آن ها انجام شود، می گردند تا زمانی که

از گناهان کبیره دوری شود.» و با لفظی دیگر چنین آمده است: «كَفَّارَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ إِلَّا الْكَبَائِرُ» [این نمازها] از بین برنده گناهان [انجام شده در فاصله زمانی] میان خود مگر گناهان کبیره هستند.» (صحیح مسلم، شماره حدیث: 233).

عبدالله بن عمرو بن عاص (رض) روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الْكَبَائِرُ: الْإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ، وَالْيَمِينُ الْغَمُوسُ» «گناهان کبیره عبارتند از: شرک به الله تعالی، نافرمانی پدر و مادر، کشتن نفس [به ناحق] و سوگند غموس [که فرد دانسته دروغ می‌گوید و قسم می‌خورد].» (صحیح بخاری، شماره حدیث: 6656؛ إحياء علوم الدین، ج 4، ص 17).

شیخ ابن قیم الجوزی در کتاب خویش الجواب الکافی فرموده است: «قرآن، سنت، اجماع صحابه و تابعان و امامان بر این است که برخی از گناهان، صغیره و تعدادی دیگر کبیره هستند.» (الجواب الکافی، ص 306).

همچنین می‌آورد: «کسانی که آن‌ها را تقسیم به صغیره و کبیره نکرده‌اند، معتقدند تمامی گناهان، از این لحاظ که جسارت و نافرمانی و مخالفت فرمان الهی هستند- کبیره به شمار می‌روند.

بنابراین با توجه به ذاتی که فرمانش اجرا نگشته و محارمش شکسته شده، باید گفت که همه گناهان کبیره‌اند و در این جرم و فساد باهم برابرند.» (الجواب الکافی، ص 309).

الجواب الکافی: اثر ابن قیم الجوزی، النوع الادبی: کتاب اهل سنة و الجماعة.

وی (پس از بیان برخی سخنان از افرادی که می‌گویند تمامی گناهان کبیره هستند) چنین می‌آورد: «شرک بدترین ظلم و توحید بهترین عدالت است و از این رو، هر عملی که منافات بیشتری با این هدف داشته باشد، بزرگ‌ترین گناه کبیره به شمار می‌رود و تفاوت در درجات، براساس منافات با این مقصد و هدف است. عملی که بیشترین موافقت را با این هدف داشته باشد، برترین واجب و بهترین عبادت به شمار می‌رود. پس به اصل و معیار مذکور خوب دقت کن و جزئیاتش را بشناس تا حکمت بهترین حاکمان و پادشاهان و داناترین آگاهان را در آنچه بر بندگان واجب یا حرام گردانیده و نیز تفاوت مراتب عبادات و گناهان را بفهمی.» (الجواب الکافی، ص 312)

بدون تردید توضیح ماهیت کبائر و صغائر به درازا می‌کشد، اما به طور خلاصه باید گفت: هر گناهی که مستحق مجازات در دنیا یا وعید در آخرت باشد، کبیره است. و گناهی که این‌گونه نباشد، صغیره به شمار می‌رود. (شیخ الإسلام ابن تیمیّه / این دیدگاه را در مجموع الفتاوی، ج 11، ص 650 ترجیح داده و می‌گوید: «بهترین سخن در این مسأله، همین است.» همچنین در ج 11، ص 654 می‌گوید: «بنا بر چند دلیل گفتیم که این معیار بر سایر قوانین مذکور برتری دارد.»

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ ﴿١٩﴾
 نابینا و بینا هرگز مساوی نیستند. (١٩)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ»: مراد جاهل و عالم، و گمراه و راهیاب است.

تفسیر :

قابل دقت است که خداوند متعال در این آیه مبارکه: کافر را به شخص نابینا و مؤمن را به شخص بینا تشبیه کرده است یعنی همانطوریکه نابینا و بینا برابر نیستند، همانطور هم مؤمن که به نور قرآن می‌بیند با کافر که در تاریکی دست و پا می‌زند یکسان و برابر نیست یعنی کسی که از دیدن حق نابینا باشد و راه هدایت را نبیند، برابر با کسی نیست که بیناست و حق را می‌بیند، راه هدایت را در پیش گرفته و از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی می‌کند.

«و نابینا» یعنی: کسی که حس بینایی‌اش از بین رفته است «و بینا» یعنی: کسی که دارای نیروی بینایی است «برابر نیستند».

وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ ﴿٢٠﴾

و هیچ ظلمت با نور مساوی نخواهد بود. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الظُّلُمَاتُ»: تاریکی‌های کفر مراد است. «النُّورُ»: نور ایمان مراد است.

تفسیر :

کفر و ایمان هم مانند تاریکی و روشنی بوده که به هیچ صورت نمیتوان آنرا برابر دانست. در این آیه مبارکه باطل به تاریکی‌ها و حق، به نور تشبیه شده است. در ضمن با بسیار زیبای کلمه «النُّورُ» را بطور مفرد استعمال نموده که همانا راه حق یکی بیش نیست، ولی کلمه «الظُّلُمَاتُ» را بطور جمع آورده، و توضیح میدارد که راه‌های انحرافی بی نهایت زیاد است.

همچنان در آیه مبارکه فورمول عالی برای ما انسانها آموزش میدهد که: مقایسه خوبی‌ها و بدی‌ها و کمالات و کمبودها، یکی از بهترین راه‌های آموزش و تعلیم برای انسان دانا می‌باشد.

وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ ﴿٢١﴾

و نه سایه و نه باد گرم سوزان. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الظِّلُّ»: مراد جنت است. «الْحَرُورُ»: باد داغ و سوزان. گرمای سوزان. مراد دوزخ است.

تفسیر :

مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر خویش در مورد این آیه مبارکه می‌نویسد: همچنان سایه ایمان که فراخ و سرد است، با بوی کفر که گرم و سوزان است برابر نیستند.

مفسران فرموده‌اند: خدا سایه را برای بهشتی که دارای سایه خنک درختان سبز و خرم با جویباران و نهرهایش مثال زده است، همانطور که گرما را به عنوان مثال برای آتش زبانه‌کش و شدت گرمایش آورده است. و جنت را مقرنیکان و دوزخ را قرارگاه تبهکاران قرار داده است. طوری که فرموده است: «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ».

وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿٢٢﴾

و زندگان و مردگان برابر نیستند الله است که هر که را بخواهد شنوا میگرداند و تو کسانی را که در گورها اند نمی‌توانی شنوا سازی. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الْأَحْيَاءُ وَالْأَمْوَاتُ»: مراد مؤمنان و کافران است (سوره: انعام / 122).

تفسیر :

شخصی که الله تعالی قلبش را زنده کرده و بینش او را با تقوا روشن ساخته باشد، با کسی که دلش را با کفر بمیرانده و چشم‌هایش را از درک هدایت نابینا ساخته است برابر نیست. مؤمنان به زندگان و کافران به مردگان تشبیه شده‌اند. به قولی: این تمثیلی برای عالمان و جاهلان است.

مفسر ابوحنیفان فرموده است: ترتیب این اشیاء در بیان عدم مساوات آنها در غایت فصاحت آمده است. مثلاً نابینا و بینا را برای مؤمن و کافر مثال زده است.

آنگاه ظلمت کفر را که کافر بر آن قرار دارد و نور ایمان را یادآور شده است که بر سیمای مؤمن قرار دارد. آنگاه عاقبت آن دو را آورده که عبارت است از سایه و شدت گرما، یعنی مؤمن به سبب ایمانش در سایه و آسودگی است، و کافر به سبب کفرش در گرما و سختی قرار دارد. بعد از آن مثلی دیگر را به بلیغ‌ترین وجه آورده که عبارت است از مرده و زنده. نابینا شاید فایده‌ای ببرد، اما مرده به عکس آن است. و ظلمات را به جمع آورده است؛ چون طریق کفر متعدد است. و نور را مفرد آورده است؛ زیرا توحید و حق یکی است و تعداد پذیر نیست. و دو مثال آخر، شریف‌تر را مقدم داشته است که عبارتند از «الظل» و «الحی»، و در دو مثال اولی واضح‌تر را یعنی «الأعمی» و «الظلمات» را مقدم داشته است، تا تفاوت را به طور روشن و متجلی نشان دهد. نباید گفته شود: چنین عملی به خاطر رعایت سجع صورت گرفته است؛ چون معجزه در لفظ محض نیست. بلکه در معنی نیز مقرر است، و راز قرآن از آن الله است. (البحر ۳۰۹/۷). بعد از آن در این زمینه توضیح و بیان بیشتری ارائه داده و میفرماید: **إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ (22)** خدا دعوت حق را به گوش هر کس که بخواهد می‌رساند، او هم دعوت ایمان آوردن را اجابت می‌کند و سینه‌اش را به نور اسلام می‌گشاید، و تو نمی‌توانی دعوت را در گوش آن کافران فرو کنی؛ زیرا قلب آنها مرده است و درک و فهم ندارند. این جوزی گفته است: منظورش از (بمن فی القبور) کفار است؛ زیرا آنها را به مرده تشبیه کرده است. (تفسیر ابن جوزی ۴۸۴/۶). یعنی همانطور که مرده‌ی قبرستان نمیتواند کتاب خدا را بشنود و از اندرزهایش سود ببرد، دل مرده هم نمی‌تواند از آنچه که می‌شنود سود ببرد.

بصورت کل باید گفت که: مؤمنان، انسان‌های زنده دل و برخوردار از حیات حقیقی هستند. در ضمن قابل یاد آوری است که ایمان به فرد و جامعه حیات می‌بخشد و کفر عامل مرگ فرد و جامعه است. «ما یستوی الأحياء و لا الأموات».

بصورت کل مفسران در تفاسیر خویش در ذیل این آیات مبارکه نوشته اند که: مؤمن و کافر به چهار چیز تشبیه شده‌اند که نتیجه این چهار مقایسه و تشبیه آن است که مؤمن از نظر شخصیت و سرنوشت با کافر برابر و یکسان نیست.

- مؤمن به بینا و کافر به نابینا.
- مؤمن به نور و کافر به تاریکی.
- مؤمن به سایه آرام بخش و کافر به باد سوزان و داغ.
- مؤمن به زنده و کافر به مرده.
- مؤمن، رو به رشد و حرکت است، زیرا هم چشم حقیقت‌بین، هم نور دارد، هم نفس پاک و هم دل زنده. اما کافر حاضر نیست حقیقت را ببیند و به خاطر سنگدلی، آن را نمی‌پذیرد و به دلیل ظلمات جهل و تعصب و تحجر در راه حق حرکت نمی‌کند.

زیارت قبور :

قبلاً از همه باید گفت که زیارت قبرستان و رفتن به آنجا در اسلام ممنوع نیست، البته به شرطیکه در آنجا مرتکب اعمال شرک آمیز و غلو نشوند و همچنین جهت زیارت قبور بار سفر بسته نشود.

حکم آیه 22، سوره ی فاطر که میفرماید: «یعنی: «و زندگان و مردگان برابر نیستند» مؤمنان به زندگان و کافران به مردگان تشبیه شده‌اند. «همانا خدا هر که را بخواهد» از اولیای خویش، که ایشان را برای بهشت خویش آفریده و به طاعت خویش توفیق داده است «شنوای می‌گرداند» و بند و پیام خویش را به آنان می‌شنواند «و تو شنوایانده کسانی که در گورهایند نیستی» این آیه در نفی شنیدن مردگان است، اما باید توجه داشت که هدف از زیارت قبور گفتگو با مردگان و یا رساندن سخن خود به آنها نیست، که برای رد زیارت به این آیه استناد کنیم. بلکه هدف از استحباب زیارت قبور یادآوری مرگ و

قیامت است، چنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «زُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تُدَكِّرُكُمْ الْأَخْرَةَ» مسلم (976).

«قبرها را زیارت کنید، چون آنها شما را به یاد آخرت می‌اندازند.» بنابراین با توجه به این توصیه ی پیامبر صلی الله علیه وسلم زیارت قبر مردگان جهت یادآوری آخرت (با رعایت شروط آن) مستحب است.

إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ (۲۳)

تو جز هشدار دهنده ای [بیش] نیستی. (۲۳)

تفسیر:

ای پیامبر! تو تنها بیم دهنده‌ای هستی که کافران را از خشم و عذاب خداوند متعال بیم می‌دهی.

یعنی بر عهده تو جز بیم دهی و تبلیغ چیز دیگری نیست اما شنواندن همراه با پذیرش، کار تو نیست و تو قدرت و توانی نیز بر آن نداری زیرا هدایت و گمراهی فقط در اختیار الله تعالی است.

در آیه فوق با زیبایی بیان شده که: رسالت پیامبر هشدار است نه اجبار، در ضمن شرط اثرگذاری در تبلیغ همانا آمادگی مردم شنیدن، قبول کردن است وگرنه تبلیغ پیامبر نیز بی اثر خواهد بود.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (۲۴)

ما تو را به حق و راستی به سوی خلق فرستادیم تا (خوبان را به بهشت باد) بشارت دهی و (بدان را از قهر حق) بترسانی، و هیچ امتی نبوده جز آنکه در میانشان ترساننده‌ای (و رهنمایی) بوده است. (۲۴)

ای پیامبر! ما تو را با هدایت و دین حق فرستاده‌ایم تا مردم را به سوی آن فرا خوانی و بدان عمل کنی، به مؤمنان مژده‌ی بهشت‌های پر از نعمت بدهی و کافران را از دوزخ بیم دهی.

«وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»: در زمان‌ها و عصور گذشته برای هر قومی پیامبری را فرستاده‌ایم.

«وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: منظور از این بخش از آیه تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم و تأسی کردن ایشان به پیامبران در صبر و تحمل اذیت و مصیبت است.

یعنی: هیچ امتی از امت‌های پیشین نبوده است مگر اینکه حق تعالی در آن هشدار دهنده‌ای از پیامبران علیهم السلام برانگیخته که آنان را از فرجام شوم طغیان و کفران بیم می‌داده است.

امام طبری گفته است: یعنی اگر مشرکان قومت ای محمد! تو را تکذیب میکنند، غصه مخور؛ چون اقوام و ملت‌های پیشین نیز پیامبران خود را تکذیب کرده‌اند. «جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ»: پیامبران‌شان با معجزات روشن و درخشان و دلایل واضح نزد آنان آمدند، اما آنها را تکذیب کرده و پیامی را که از جانب خدا آورده بودند، انکار کردند. (تفسیر طبری ۸۶/۲۲)

«وَوَالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْأُنْبِيَاءِ» و با «زبور» یعنی صحف نازل شده بر پیامبران و یا کتاب‌های مقدس و واضح و درخشان آسمانی «یعنی چهار کتاب تورات و انجیل و زبور و فرقان» نزد آنها آمدند. و با وجود این، آنان را تکذیب کرده و رسالت آنها را به خود آنان برگشت دادند، پس تو هم مانند آنان صبر و شکیبایی را پیشه کن.

وَأَنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿٢٥﴾

و اگر تو را تکذیب کنند قطعاً کسانی که پیش از آنها بودند [نیز] به تکذیب پرداختند پیامبرانیشان دلایل آشکار و نوشته ها و کتاب روشن برای آنان آوردند. (۲۵)

ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٢٦﴾

سپس کافران را [به سبب کفرشان به عذابی سخت] گرفتیم؛ پس عقوبت من چگونه بود! (۲۶)

تفسیر :

یعنی خوب ببینید آن های که از تکذیب دست بردار نشدند انجام آنها چه شد؟ و بدین ترتیب انجام شما نیز چنان خواهد شد.

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (27 الی 35) در مورد اینکه: آنان که دانتراند، با پرواتراند و دانشهای طبیعی، دلیل قدرت آفریدگار است. قرآن، مؤمنان راستین و پاداش آنان، رامورد بحث قرار گرفته است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ ﴿٢٧﴾

آیا ندیده ای که خدا از آسمان آبی فرود آورد و به [وسیله] آن میوه هایی که رنگ های آنها مختلف است بیرون آوردیم و از برخی کوه ها راه ها [و رگه های] سپید و برخی سرخ و بعضی سیاهند در نهایت سیاهی. [آفریدیم] (۲۷)

تفسیر :

مگر نمی بینی که خدای بزرگ و عز و جل با قدرت خود باران را از ابر نازل کرده است؟ و زمین را به وسیله اش آب داد، (آیه به منظور تشویق تعمق در عجایب صنع خدا و آثار قدرتش آمده است تا منجر به شناخت عظمت خدا شود. و شناخت نیز به خشیت از او بیانجامد. از این رو در آخر آیه آورده است: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. در راز قرآن ببندیش.)

«فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا»: به وسیله آن آب انواع گیاهان و میوه ها را بیرون آورده است. آورد که رنگ ها، مزه ها و شکل های مختلف دارد و در شکل و رنگ و طعم و مزه مختلف اند.

زمخشری گفته است: یا جنس آنها متفاوت است؛ مانند انار و سیب و انجیر و انگور و غیره که به حساب نمی آیند، یا در شکل مختلف اند؛ از قبیل قرمزی و زردی و سبزی و غیره. (تفسیر کشاف ۴۸۱/۳)

«وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا»: و همچنین کوه ها را با گونه های مختلف در رنگ خلق کرده است، سفیدند اما سفیدی آنها متفاوت است و برخی سرخ رنگ اند ولی سرخ رنگی آنها نیز مختلف است.

همچنان که برخی کوه ها را سیا و تیره رنگ آفرید: «و غَرَابِيبُ سُودٌ» و کوه های بسیار سیاه رنگ خلق کرده ایم.

پاک است ذاتی که رنگ ها را متنوع ساخت و با قدرتش بین صنف های متعدد تنوع را مقرر داشت.

ابن جوزی میفرماید: به منظور تأکید، وصف بلیغ تر را اول آورده است، در صورتی که حق بود آن را مؤخر بیاورد. و این گونه تعبیر در زبان عرب بسیار می آید. (التسهیل ۵۸/۳)

منظور بیان قدرت خدای متعال است. اختلاف رنگ ها و گوناگونی میوه ها منحصر نمی شود، بلکه در طبقات زمین و کوه های سخت هم نیز اختلاف رنگ موجود است.

حتی می‌بینی در یک کوه رنگ‌های مختلف و عجیب موجود است. در کوه رگه‌های شبیه مرجان وجود دارد، مخصوصاً در صخره‌های مرمری. پس پاک و منزّه خدایی است که بر همه چیز قادر است.

سید قطب در تفسیر فی ظلال القرآن مینویسد: «این یکی از موارد شگفت‌انگیز عالم هستی است که جلب نظر می‌کند و بر منبع و منشأ این کتاب دلالت دارد و نازل کردن آب از آسمان و بیرون آوردن میوه‌های گوناگون و همه رنگ آغاز شده، آنگاه به کوه‌های رنگارنگ منتقل می‌شود. در رنگ‌های صخره‌ها شباهت عجیبی به رنگ‌ها میوه‌ها و تنوع و تعدد آنها مقرر است. نگاه به رنگ‌های داخل صخره و تنوع آن قلب را به تپش می‌آورد و حس و ذوق زیبایی را در آن بیدار می‌کند، ذوق و علاقه به چیزی که شایسته‌ی دقت و توجه است. بعد از آن رنگ‌های انسان و همچنین رنگ چهارپایان و انعام که به معنی بز و گوسفند و شتر و گاو می‌باشند، تمام جانوران و جنبندگان دارای رنگ‌های عجیب هستند که همگی در این کتاب زیبا و عجیب به نمایش گذاشته شده‌اند.»

وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿٢٨﴾

و از مردمان و جانوران و چهارپایان نیز رنگ‌های آنها مختلف و گوناگون است. جز این نیست که از بندگان الله تنها علماء‌اند که از او می‌ترسند. البته الله عزیز و غفور است. (۲۸) تفسیر:

الله تعالی انسان‌ها، حیوانات و چهارپایان به انواع و الوان مختلفی مانند اختلاف و گوناگونی میوه جات و کوه‌ها خلق کرده است. از جمله شتر، گاو و گوسفند را به رنگ‌های مختلفی چون سفید، سیاه سرخ آفرید؛ همچنان که نباتات، میوه‌ها و کوه‌ها را با چنین اختلافی در رنگ‌ها آفریده است. پاک است خداوند ابداعگر بزرگی که این همه را به وجود آورده است.

دلیل این که خدای سبحان به اختلاف رنگ‌ها در این اشیا توجه داد، این است که این اختلاف، از بزرگترین ادله بر قدرت و صنع بدیع وی می‌باشد بدین جهت، حق تعالی اولاً اختلاف رنگ‌ها در میوه‌های روییدنی، سپس در جمادات و بعد از آن در انسان‌ها و حیوانات دیگر را ذکر کرد.

بعد از اینکه آیات خدا را برشمرد، و آثار قدرت خویش را متذکر شد و علایم و نشانه‌هایی از صنعت و آفرینش شگفت‌انگیز خود را بیان کرد، به دنبال آن فرمود: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» یعنی از میان بندگان، دانشمندان به طور حقیقی و شایسته از خدا می‌ترسند و بیم او را در دل دارند؛ چون آنها خدا را به درستی می‌شناسند؛ زیرا هر اندازه شناخت از خدای بزرگ و مقتدر کامل‌تر باشد، بیم از او بزرگتر و بیشتر می‌شود. (مختصر این کثیر ۱۴۶/۳)

الله ذاتی با عزّتی است که دوستانش را عزّت می‌بخشد و دشمنانش را خوار می‌سازد، هر که با وی زور آزمایی کند شکستش میدهد و هر که با وی ستیزه کند قهرش می‌نماید. او به بندگان بسیار آمرزنده است؛ یعنی از گناهان شان گذشت می‌کند و خطاهایشان را می‌بخشد.

یاد آوری دانشمندان بعد از مخلوقات است که در اول یادآوری شد بدین سبب است که ایشان بیشتر از دیگران در مظاهر قدرت و عجایب مخلوقات تفکر و تأمل مینمایند؛ یعنی که به نشانه‌های گوناگونی و تشریحی خداوند متعال می‌اندیشند و دانایی دارند. طوری که در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «من ترسانترین شما از خدا و پرهیزگارترین شما برای او هستم».

«إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ» خدا با عظمتی که دارد بر هر چیز چیره می باشد و هر کس توبه کند و پشیمان شود او را می بخشد.

ابن عباس (رض) میگوید: «عالم به خدای رحمان کسی است که چیزی را با او شریک نیاورده، حلال او را حلال و حرام او را حرام بشناسد، سفارش های وی را رعایت کند و یقین داشته باشد که با پروردگار خود دیدار خواهد کرد و در قبال عمل خویش مورد محاسبه قرار خواهد گرفت».

حسن بصری (رح) گفته است: «عالم کسی است که از پروردگار رحمان غایبانه بترسد و به اموری راغب و مایل باشد که خداوند متعال در آن رغبت دارد و از اموری که خدای سبحان از آنها ناراضی است، اعراض کند. آنگاه این آیه را تلاوت کرد».

سعید بن جبیر (رض) میگوید: «ترس از الله متعال عبارت است از آن چیزی که میان تو و نافرمانی وی حایل گردد».

امام مالک (رح) میگوید: «علم، به بسیاری روایت نیست بلکه علم نوری است که خداوند متعال آن را در قلب قرار میدهد». سفیان ثوری (رح) میگوید: «نیکان میگفتند: علما سه دسته اند؛ عالمی است که خداوند متعال که به امر وی داناست، عالمی است که به الله تعالی که به امر وی دانا نیست و عالمی است که به امر الله که به خود خداوند دانا نیست اما عالم به خدا و به امر وی، کسی است که از خدای لایزال می ترسد و حدود و فرایض وی را می داند. و عالم به الله تعالی که به امر وی دانا نیست، عالمی است که از خدای بزرگ می ترسد ولی حدود و فرایض وی را نمی داند. و عالم به امر خداوند متعال که به خود خداوند دانا نیست، کسی است که حدود و فرایض را می داند اما از الله متعال نمی ترسد».

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورًا ﴿٢٩﴾

در حقیقت کسانی که کتاب خدا را می خوانند و نماز برپا می دارند و از آنچه بدیشان روزی داده ایم پنهان و آشکارا انفاق می کنند، (ایشان) امید به تجارتی بسته اند که هرگز زوال نمی پذیرد. (۲۹)

تفسیر :

به راستی کسانی که در خلال شب و روز به تلاوت قرآن عظیم الشان و تفکر در معانی اش عمل و ادامه می دهند، و کسانی که «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ»، به ادای نماز با کامل ترین وجه و با بهترین روش مشروع و در اوقات خود با خشوع و خضوع و رعایت شروط و ارکان اقامه می کنند.

و کسانی که «وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً»: و از نعمت هایی که الله تعالی برای شان نصیب گردانیده آنرا در راه الله به گونه پوشیده تا مردم نبینند و به گونه آشکار تا به ایشان اقتدا شود به مصرف میرسانند، و جز رضایت الله تعالی هدفی دیگری ندارند.

«يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورًا»: واقعاً با این عمل خود امید به معامله ای دارند که سودآور است و هرگز به کساد و نابودی و زیان نمی انجامد. این تجارت، همانا دریافت ثواب و پاداش طاعتشان است، طوری که یاد آور شدیم تجارتی که هرگز به خساره مواجه نمی شود و از بین نمی رود.

شان نزول آیه 29 :

897- عبدالغنی بن سعید ثقفی در «تفسیر» خود از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این گفته الله «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ» در باره حصین بن حرت بن عبدالمطلب بن عبدالمنفق قریشی نازل شده است. (متن باطل است و سندش تباہ. در این سند عبدالغنی ضعیف و تفسیر را از موسی بن عبدالرحمن ثقفی روایت می کند او دروغ گوست و حدیث وضع می کند. ابن حبان (2 / 242 تحقیق محمود ابراهیم زاید) در خصوص موسی می گوید: دجال است کتابی را در تفسیر جمع و به ابن جریج از عطا از

ابن عباس نسبت میدهد. به «میزان الاعتدال» 2 / 642 و 4 / 211 و 212 و «لسان المیزان» 4 / 45 نگاه کنید. و متن را نشانه‌های وضع تهدید می‌کند. و این که تنها ثقی این را روایت کرده دلیل و هن این است).

لِيُوقِيَهُمْ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٠﴾
تا الله ثواب آنان را به تمام و کمال پردازد، و از فضل خویش به سهمشان بیفزاید، بی‌گمان او آمرزگار سپاسگزار است. (۳۰)

تفسیر :

تا الله سبحان و تعالی در برابر اعمال نیکی که پیش فرستاده‌اند، نیکوترین و بزرگترین پاداش برای‌شان عطا کند و با چند برابر ساختن اعمال حسنه برای‌شان احسان نماید و علاوه بر پاداش، از فضل و احسان خود نعمت آنان را افزون کند.

در التسهیل آمده است: دریافت پاداش و اجر همان چیزی است که مطیع انتظارش را دارد. و زیاده به معنی اجر بیشتر یا نگاه کردن به ذات خدا میباشد. (التسهیل ۳/۱۵۸).
«إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ»: «چراکه او آمرزگار» گناهانشان «و قدردان» اعمال اندک ایشان «است».

ابن کثیر گفته است: هر وقت مطرف این آیه را می‌خواند می‌گفت: این آیه‌ی قاریان قرآن است. (المختصر ۳/۱۴۶).

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿٣١﴾

و آنچه از کتاب [آسمانی] به تو وحی کرده‌ایم حق و تصدیق‌کننده کتاب‌های (آسمانی) پیش از خود است، یقیناً الله از (احوال) بندگان خود باخبر (و) بیناست. (۳۱)

تفسیر :

ای پیامبر! آنچه از کتاب به تو وحی کرده‌ایم (یعنی قرآن کریم) حقیقتی است که در درستی و صدق آن شک و شبهه‌ای موجود نیست.

«مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» در حالیکه کتاب‌های الهی نازل شده قبلی را از قبیل تورات و انجیل و زبور، تصدیق می‌کند. یعنی اینکه خود حق و تصدیق‌کننده کتاب‌های پیش از آن است «یعنی: قرآن با کتاب‌های پیشین آسمانی همخوان و موافق است مفسر ابو حیان فرموده است: آیه نشان می‌دهد که وحی است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم خواندن و نوشتن بلد نبود، در صورتیکه مطالب کتاب‌های خدا را بیان کرده است، و چنین امری جز از جانب خدا مقدور نیست. (البحر المحیط ۷/۳۱۳).

«إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ» محققاً خدای عز و جل به احوال بندگان خود با خبر و آگاه است، به گفته‌ها و کارکرد های شان بیناست، و به ظاهر و باطن امور آنها محیط است و آنها را می‌بیند و هیچ امر پوشیده‌ای از او پنهان نیست و همه اعمال پوشیده و آشکار را می‌داند.

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذِنَ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿٣٢﴾

سپس این کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیدیم به میراث دادیم؛ پس بعضی از آنها به خویشتن ظالم و بعضی از ایشان میانه رو و بعضی از آنان به حکم الله به سوی نیکی‌ها پیشگامند. این است آن فضل بزرگ. (۳۲)

تفسیر :

زمخشری در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: آنانیکه از جانب خدا برگزیده شدند عبارتند از: امت محمد صلی الله علیه و سلم و یاران و تابعین و پیروان آنها تا روز رستاخیز. (تفسیر کشاف ۳/۴۸۴).

آنگاه آنان را به سه گروه تقسیم کرده و می‌فرماید: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ

مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ».

مفسر تفسیر انوار القرآن: مینویسد: آنگاه حق تعالی این امت را به سه دسته تقسیم کرده و میفرماید: «پس برخی از آنان بر نفس خود ستمکار و برخی از آنان میانه رو و برخی از آنان به اذن الله به سوی نیکی‌ها پیشگامند» مقاتل میگوید: «ستمگران بر نفس خود: مرتکبان گناهان کبیره از اهل توحیداند.

میانه روان: کسانی هستند که مرتکب گناه کبیره‌ای نگردیده اند و سبقت کنندگان و پیشتازان: کسانی هستند که به سوی اعمال شایسته پیشی گرفته‌اند. شکی نیست که ستمکار بر نفس خود، از ادای واجبات و تکالیف خویش کوتاهی می‌کند، یا مرتکب محرمات می‌گردد. میانه‌رو، در کار دین میانه‌روی اختیار کرده و به جانب افراط و تفریط میل نمی‌کند و او از اهل بهشت است. اما پیشتاز و پیشی‌گیرنده کسی است که از دیگران در امور دین سبقت گرفته و او بهترین این سه گروه می‌باشد».

این کثیر میگوید: «ستمگر بر نفس خویش: کسی است که برخی از واجبات را فروگذاشته و برخی از محرمات را مرتکب می‌گردد. میانه رو: کسی است که واجبات را انجام داده و محرمات را ترک می‌کند و گاهی برخی از مستحبات را ترک کرده و برخی از مکروهات را انجام می‌دهد. سابق الی الخیرات: کسی است که واجبات و مستحبات را به جا آورده و محرمات و مکروهات و حتی بعضی از مباحات را نیز ترک می‌کند». امام نسفی میفرماید: «ظالمان را در اول ذکر کرد زیرا آنان اکثریت هستند، بعد از آنان میانه‌روان از نظر تعداد بیشتراند اما پیشگامان از هر دو گروه فوق‌ترند و در اقلیت قرار دارند لذا در آخر ذکر شده‌اند».

«این» گزینش و میراث دادن کتاب، یا این سبقت گرفتن و پیشتازی به سوی اعمال خیر «همانا فضل بزرگ است» در حدیث شریف به روایت ابودرداء (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند آفرموده است: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ أَصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (32)» (فاطر: 32) اما کسانی که سبقت گرفته‌اند، ایشان بدون حساب به بهشت در می‌آیند.

کسانی که میانه روی پیشه کرده‌اند، به حسابی آسان مورد محاسبه قرار می‌گیرند و کسانی که بر نفس‌های خود ستم کرده‌اند، در درازای محشر بازداشته میشوند و همانانند که خدای متعال کوتاهی و قصور آنان را با رحمت خویش تلافی می‌نماید و همانانند که میگویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ» (فاطر: 34) (تفسیر انوار القرآن) حسن بصری فرموده است: «السابق» آن است که حسناتش بر گناهانش فزونی دارد، و «الظالم لنفسه» آن است که گناهانش بر حسناتش فزونی دارد، و «المقتصد» آن است که حسنات و گناهانش برابر است. و عموم آنها وارد بهشت می‌شوند (زاد المسیر ۴۹۰/۶ این نظریه که معتقد به وجود این سه گروه در میان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد، راجح است و ابن جریر آن را اختیار کرده و علامه ابن کثیر احادیثی را دال بر این مطلب آورده است).

جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُحَلُّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۳۳)

(پاداش آنها) باغ‌های همیشگی بهشت است که در آنها داخل می‌شوند، در آنجا با دستبند های از طلا و مروارید آراسته می‌گردند و لباس‌شان در آنجا ابریشم است. (۳۳).

تفسیر:

الله تعالی بعد از آنکه نعمت‌های تدارک دیده شده برای مؤمنان را در جنات نعیم خاطر نشان ساخته میفرماید: «جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا» باغ‌های همیشگی که به آن درخواهند

آمد و از نعمت های آن استفاده می‌کنند.

«عَدْنُ»: اقامت گزیدن، ماندن و استقرار. «عدن فی المکان: استقرار» به معنی بهشت‌های استقرار و خلود. این کلمه بصورت کل یازده بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته، و همه در وصف بهشت آخرت است. (ملاحظه شود سوره های: توبه آیه 72، رعد آیه 23). «أَسَاوِرَ»: دستبندها. مفرد آن سوار (بکسر سین) و جمع آن اسوره و اساور است. «لؤلؤ»: مروارید درشت و سخت «اللؤلؤ: الدر» در قاموس «در» به ضمّ اول «لؤلؤ» عظیم است یعنی مروارید سخت، هدف از آن همان مروارید است که از بحر بدست می آید. (مراجعه شود به سوره رحمن: 22). از آن دو دریا مروارید و مرجان به دست می آید. و سوره: واقعه: 22-23) و (سوره حج: 23) و (سوره فاطر: 33). در باره آیه «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» روایتی هست که در «برزخ» دیده شود. کلمه «لؤلؤ» مجموعاً شش بار در قرآن عظیم الشان بکار رفته، یکی در باره مروارید دنیا دوبار در وصف خدمه بهشت، یکبار در وصف زنان بهشتی و دوبار در زینت اهل جنت. «حَرِيرٌ»: راغب آن را لباس نازک، ابریشم خالص فرموده است، و این کلمه سه بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است. (سوره های: حج / 23، فاطر / 33، انسان / 12). خواننده گان محترم!

خداوند متعال صنف های سه گانه مذکور را به بهشت های پر از نعمتش، با اقامتی جاودانه و نعمت‌های همیشگی داخل میسازد، این باغ ها با توجه به اعمال افراد مراتب و درجات متفاوتی دارد و علت این‌که «جنات» را به جمع آورده است که در بهشت باغ‌های متعدد وجود دارد، در بهشت باغ فردوس، و باغ عدن و باغ نعیم و باغ الماوی و باغ خلد و باغ سلام، و باغ علیین قرار دارند. و هر باغ دارای مراتب و منزلت هایی است که با عمل عاملین متناسب است.

لباس جنتیان :

قرآن عظیم الشان در مورد لباس جنتیان در (آیه: 21 سوره الإنسان) میفرماید: «عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَخُلُوعَا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (21)» (بر تن ایشان لباس‌های ابریشم نازک سبز و دیبای ضخیم است و دستبند ها و انگو های سیمین، زیب و زینت شده‌اند و پروردگارشان بدیشان شراب پاک می نوشاند». در صحیحین از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده است که فرمودند: «زینت و زیور آلات مؤمن تا جاییکه خواهد رسید که آب وضو میرسد». امام احمد از ابوهریره (رض) روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کسی که وارد بهشت شود، در نعمت به سر خواهد بود و اندوهگین نخواهد شد و لباسش کهنه نشده و جوانیش از بین نمی رود، در بهشت چیزهایی است که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده و بر قلب هیچ کسی خطور نکرده است». (مسلم تا جمله «جوانیش از بین نمی‌رود»، را روایت نموده است).

پوشیدن لباس ابریشم برای مردان:

قبل از همه باید گفت: پوشیدن لباس ابریشمی برای مردان حرام است، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم هشدار داده که هر کس در دنیا لباس ابریشمی بپوشد در آخرت آن را نخواهد پوشید. و میفرماید: «أَجَلُ الذَّهَبِ وَالْحَرِيرِ لِأَنَاتِ أُمَّتِي وَحَرَّمَ عَلَيَّ ذُكُورَهَا» البانی در صحیح نسائی آن را صحیح قرار داده (4754). «طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال قرار داده شده اند و برای مردان امت من حرام هستند»

حکم پوشیدن لباسی که آمیخته با ابریشم باشد:

حکم شرع پوشیدن لباسی که در ترکیب آن مقدار اندکی از ابریشم با پارچه غیر ابریشمی باشد در حکم لباس ابریشم نیست، در کتاب «الحجه البالغه» دهلوی آمده است که در آن صورت اسم لباس (ابریشم) بر آن اطلاق نمیشود و شاید برای نیازی باشد.

و حتی در صحیح بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای عبدالرحمن بن عوف و زبیر اجازه داد که حریر بپوشند، زیرا مبتلا به خارش بدن (بعلت حشره کنه) بودند.

و یا با وجود آنکه در حدیث صحیح وارد شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أَجَلُ الذَّهَبِ وَالْحَرِيرُ لِأَنَّا نَأْتِي وَحَرَمَ عَلَي دُكُورِهَا» صحیح نسائی (4754). یعنی: «طلا و ابریشم برای زنان امت من حلال قرار داده شده اند و برای مردان امت من حرام هستند»

با این وجود در شرایط ضروری استفاده از طلا برای مردان جایز می باشد، چنانکه عرفجة پسر اسعد روز جنگ «کُلاب» بینی اش قطع شد و یک بینی نقره ای بجای آن ساخت ولی این بینی نقره گنبد و بو گرفت، پس پیامبر صلی الله علیه وسلم او را امر فرمود که یک بینی طلایی را بجای آن بسازد (روایت ابو داؤود 4232).

بنابر این نتیجه می گیریم استعمال طلا یا پوشیدن ابریشم در حالت ضرورت (مانند مریضی پوستی) و یا استفاده از تکه ای از آن برای پوشاندن قسمت‌های سوراخ لباس جایز است، در کتاب «فقه السنة». سید سابق آمده است: «... آنچه که تا بحال در باره حریر و دیبا گفته شد، مربوط بحریر خالص بود و اما حریر مخلوط اگر بیشترش حریر باشد بنزد شافعیه، لباس آن حرام است، و اگر نیمه یا کمتر از آن، حریر بود، حرام نیست. چون اکثریت حکم کل را دارد.

امام نووی گفته است: لباس مختلط از حریر و غیر آن، حرام نیست مگر اینکه وزن حریر بیشتر باشد».

و در کتاب «الحجة البالغة» دهلوی آمده است: چون در هنگام عذر مقصود از آن رفاه و اشراقیگری نیست، بلکه برای مداوا و شفا است. و ما این احکام را از روی مجموع احادیث وارده درباره تحریم طلا و ابریشم برای مردان و نیز احادیث وارده درباره جواز استفاده آن دو در هنگام ضرورت درمی یابیم.

بصورت کل گفته می‌توانیم که: به اندازه چهار انگشت و یا اگر آنچه با ابریشم آمیخته شده از ابریشم بیشتر باشد جایز است چون در این مورد حدیث آمده است. مسلم (12-15)، 2069

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٤﴾

و میگویند سپاس خدایی را است که اندوه (بدی‌ها و گناهان) را از ما دور کرد، بی‌گمان پروردگار ما آمرزگار سپاسگزار است. (۳۴)

تفسیر:

این گروه از بهترین‌ها هنگامی که به بهشت داخل میشوند می‌گویند: سپاس و ستایش شایسته ذات خداست که تمام اندوه‌ها و افسردگی‌ها و کدورت‌ها را از ما دور و برطرف کرد. این بدان سبب است که شادمانی و شادکامی، با سرور و شادابی ایشان را پوشانیده است.

زجاج مؤلف: تفسیر معانی القرآن فی التفسیر میفرماید: «خداوند متعال همه اندوه‌ها و نگرانی‌ها را از بهشتیان دور می‌کند، چه نگرانی‌ها و اندوه‌هایی که به امر معاششان ارتباط داشته باشد و چه نگرانی‌ها و اندوه‌هایی که به امر معادشان مربوط باشد. مفسران گفته‌اند: از بس که تحقق آن قطعی است آن را به ماضی و قالوا بیان کرده است. و حزن شامل تمام کدورت‌ها و هر چیزی است که صفای زندگی را از بین ببرد؛ از قبیل ترس و مریضی و فقر و مرگ و هراس‌های قیامت و عذاب آتش و غیره. (ابو سعید ۲۴۵/۴ و طبری ۹۱/۲۲).

«إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ» یقیناً پروردگار ما بسیار آمرزنده است؛ چنانچه گناهان ما را عفو می‌کند و اطاعت مطیعان را پاس می‌دارد، گناهان ما را آمرزیده و خطاهای ما را

بخشیده است. او شکور است؛ چنانچه حسنات ما را پذیرفته و مزد آن را چندین برابر کرده است.

هر دو لفظ «غفور و شکور» معنی مبالغه می دهند؛ یعنی دایره‌ی بخشودگیش بس وسیع است و احسانش فراوان است.

در حدیث شریف آمده است: «بر اهل لا اله الا الله هیچ وحشتی نیست: نه در مرگ، نه در قبر و نه در رستاخیز، گویی من به سویشان در هنگام بانگ (رستاخیز) - در آن حال که از سرهای خود خاک قبرها را میافشانند - مینگرم که میگویند: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ» (سوره فاطر: 34).

الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ ﴿٣٥﴾
همان ذاتی که از فضل خویش ما را در اقامتگاه ابدی فرود آورد، در آنجا به ما هیچ رنجی نمی رسد و در آنجا ما هیچ خستگی نبینیم. (۳۵)
تفسیر:

الله تعالی ذاتی است که ما را به فضل و کرم خود وارد بهشت در سرای اقامت جاودان و همیشگی داخل کرده و ما را در آنجا داده و آن را قرارگاه آسایش و سکونت ابدی ودایمی ما قرار داده و هرگز از آن بیرون نمی‌رویم.

با دخول در بهشت جاودان هیچ خستگی و مشقتی نمی بینیم و کدام دشواری و ناآرامی یا درد و آزاری به ما نمی رسد. تمام اینها از بخشش و فضل و کرم اوست. در آنجا خستگی و سستی به ما دست نمی دهد.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هرگز کسی از شما را عملش به بهشت وارد نمی‌کند». اصحاب گفتند: حتی شما را نیز یا رسول الله؟ فرمودند: «حتی مرا نیز مگر این که خداوند متعال مرا به رحمت و فضلی از جانب خویش درپوشاند». «در اینجا هیچ رنجی و خستگی و مشقتی «به ما نمی‌رسد و در اینجا به ما هیچ درماندگی‌ای نمی‌رسد» درماندگی‌ای که حاصل خستگی و سختی و رنج و زحمت باشد. آری! در بهشت همه رنجها و خستگی‌ها از تن و روح بهشتیان زدوده می‌شود.

ابن جوزی گفته است: از این رو بهشت «دار المقامة» است، و «لُغُوبٌ» عبارت است از خستگی روانی و ناشی از خستگی بدن. (التسهیل ۱۵۹/۳). «نَصَبٌ»: رنج و مشقت. خستگی.

«لُغُوبٌ»: طوریکه در فوق تذکر دادیم؛ درماندگی ناشی از خستگی، و ناتوانی حاصل از رنج و مشقت. برخی (نَصَبٌ) را خستگی جسمی، و (لُغُوبٌ) را خستگی روحی دانسته‌اند.
شان نزول آیه 35:

898- بیهقی در «البعث» و ابن ابوحاتم از طریق نفع بن حرث از عبدالله بن ابی اوفی روایت کرده اند: شخصی به نبی (گفت: ای رسول الله! خواب چیزی است که ایزد تعالی در دنیا ما را با آن خرسند و شاد می‌کند آیا در جنت هم خواب است؟ گفت: نه، زیرا خواب قرین مرگ است و در جنت مرگ نیست. گفت: پس نشاط و آرامش آنها در چیست؟ پیامبر (این سخن را بس بزرگ شمرد و گفت: در بهشت سستی و رنج روانی نیست در همه احوال آنها شاد و راحتند. پس خدا «لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» (35) را نازل کرد.

خواننده گان محترم!

تا آیه هذا وضعیت نیکان سعادت‌مند به بیان گرفته شد، و در آیات ذیل (36 الی 41) به

ذکر مجازات کافران و ناباوران، احوالشان در دوزخ، و مناظره با مشرکان، مورد بحث قرار گرفته میفرماید:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ ﴿٣٦﴾

و برای کافران آتش دوزخ است، نه فرمان مرگشان صادر می شود که بمیرند، و نه (چیزی) از عذاب دوزخ از آنان کاسته می شود. و اینچنین هر ناسپاسی را سزا می دهیم. (۳۶)

تفسیر :

یعنی برای کافران آنان که به تکذیب و انکار آیات الهی پرداختند، و پیامبران علیهم السلام را تکذیب کردند، سزای کفرشان آتش شعله‌ور جهنم که در آخرت آماده است که چهره ها و بدن های آنان را بریان می کند و می سوزاند. «لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا» نه بر آنان «به مرگ» حکم شود تا بمیرند» به مرگی دیگر جز مرگ دنیا تا از عذاب راحت گردند. «وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا» و عذاب آن از آنان کاسته نمی شود. بلکه در عذاب دایمی و بدون انقطاع و دایمی خواهند بود.

و هرگاه که پوست بدنشان در آتش سوخته شود، خداوند متعال پوست های دیگری را بر تن شان می پوشاند تا عذاب را بچشند چنان که در آیه دیگری آمده است. «هر کفوری را چنین کیفر می دهیم» یعنی: هر کسی را که در کفر و ناسپاسی و انکار حق زیاده روی کند، همانند این جزای بسیار زشت، سخت و وحشتناک، کیفر می دهیم.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أما أهل النار الذين هم أهلها فلا يموتون فيها ولا يحيون». «اما همان دوزخیانی که اهالی آن هستند «و در آن جاودانند» پس نه در آن میمیرند و نه زنده میشوند».

وَهُمْ يَصْطَرِّخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلْ أُولَٰئِكَ نُعَمِّرُكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ﴿٣٧﴾

و آنان در دوزخ فریاد می کنند: ای پروردگار ما! ما را بیرون کن تا کارهای شایسته انجام دهیم، غیر از کارهایی که قبلاً میکردیم، (میگوییم): آیا آنقدر به شما عمر ندادیم که پند پذیر در آن پند و عبرت گیرد؟ و بیم دهنده (هم) نزد شما آمد، پس عذاب را بچشید که برای ظالمان هیچ مددگاری نیست. (۳۷)

تفسیر :

«يَصْطَرِّخُونَ»: نعره زنان کمک می طلبند. فریاد برمی آورند

کافران یعنی دوزخیان در دوزخ با صدای بلند فریاد و استغاثه می کنند که: «پروردگار! ما را از این آتش بیرون بیاور و ما را به دنیا برگردان» تا غیر از آنچه می کردیم از شرک و معاصی «کار شایسته کنیم» پس ایمان را به جای کفری که بر آن بوده ایم و طاعت را به جای معصیت قرار دهیم!

امام قرطبی فرموده است: یعنی به عوض کفر ایمان بیاوریم، و به عوض معصیت مطیع شویم و امر پیامبران را امتثال کنیم. (تفسیر قرطبی ۳۵۲/۱۴) و با گفته «غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ بِهِ»: عمل زشت خود اعتراف کرده و از آن پشیمان و غمگین می باشند. (تسهیل ۱۵۹/۳)

الله تعالی در رد درخواست و توبیخ آنها میفرماید: «أَو لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ» مگر در دنیا عمر طولانی و کافی به شما ندادیم و به شما مهلت و فرصت کافی ندادیم، که هر کس می خواست می توانست در آن فرصت مناسب متذکر شود و نصیحت پذیر شود و فکر کند. آری! برای شما پیامبر بزرگوار محمد صلی الله علیه وسلم همراه با دلایل

واضحی از جانب پروردگار آمد، اما نپذیرفتید و ایمان نیاوردید. آن مدت که زندگی کردید چه کار کردید؟ و چه شده که عمری دیگر می‌طلبید؟
در حدیث آمده است: «أعذر الله إلى امرئ آخر أجله حتى بلغ ستين سنة» خدا انسانی را معذور داشت و اجلس را تا سن شصت سالگی به تأخیر انداخت. (اخراج از بخاری).
و «اعذر» یعنی بهانه‌ی او برید.

«وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ»: و پیامبر بر حذر دارنده یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم قبل از فرارسیدن قیامت نزد شما آمد. و عده‌ای می‌گویند:

«النَّذِيرُ» یعنی پیری، اما قول اول روشن‌تر است. (امام بخاری و جَاءَكُمْ النَّذِيرُ را به پیری ترجمه کرده است. این قول از ابن عباس (رض) و عکرمه نیز روایت شده است و ابن کثیر گفته است: قتاده می‌گوید: النَّذِيرُ به معنی پیامبر صلی الله علیه و سلم است و ابن جریر نیز آن را پذیرفته است.)

«فَدُوُّوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ»: ای گروه کافران! عذاب را بچشید، امروز یاور و معینی ندارید جز حق تعالی یاری دهنده‌ای دیگری نیست که عذابش را از شما دفع کند. امام فخر رازی گفته است: امر در فَدُوُّوا به معنی توهین است و متضمن معنی دوام نیز هست. و به منظور ثبت و ضبط ظلم بر آنان اسم ظاهر (تفسیر کبیر ۳۰/۲۶).
لِلظَّالِمِينَ را به جای ضمیر «لکم» آورده است. و به سبب کفر و ظلم ایشان اصلاً یاور و ناصری ندارند، نه از جانب خدا و نه از جانب بندگان.
بعد از آن می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٣٨﴾

بی‌گمان الله دانای (امور) پنهان آسمان‌ها و زمین است و البته او به افکار و اندیشه دلها هم کاملاً آگاه است. (۳۸)

تفسیر :

همانا خدای متعال علمش به تمام چیزهای نهان در این عالم هستی و نهانی‌های آسمان و زمین احاطه دارد و هیچ چیز از احوال آنها بر او پوشیده نیست.
یعنی: او هر امر نهانی‌ای را در آسمان‌ها و زمین میداند و از جمله این اعمال شما را و هیچ کار پنهانی‌ای بر وی مخفی نمی‌ماند پس می‌داند که اگر شما را به‌سوی دنیا هم برگرداند، شما کار شایسته نمی‌کنید. طوریکه در (آیه ۲۸، سوره الانعام) می‌فرماید: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ» (الأنعام: ۲۸). «اگر آنها به دنیا هم برگردانیده شوند، یقیناً به آنچه که از آن نهی شده بودند، بر می‌گردند».

«إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» به مکنونات و وسوسه‌ها و خطورات قلوب آگاه است، یعنی: او هر امر نهانی‌ای را در آسمان‌ها و «هرآینه او به راز سینه‌ها داناست» پس وقتی حق تعالی راز سینه‌ها را بداند، قطعاً و به طریق اولی رازهای دیگر را که فروتر از آن هستند، می‌داند.

مفسران گفته‌اند: جمله دوام عذاب کفار را در آتش که ذکر آن برفت مؤکد می‌سازد؛ زیرا خدا آگاه است که کفر در نهاد کافر مستقر است و اگر حیاتش در دنیا تا ابد پایدار می‌ماند به خدا ایمان نمی‌آورد و او را پرستش نمی‌کرد، پس عذاب ابدی آنها با کفر ابدیشان برابر است. و ظلم و ستمی در کار نیست: «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا». قرطبی گفته است: یعنی خدا می‌داند اگر آنها را به دنیا برگرداند به انجام دادن عمل صالح نمی‌پردازند. همانطور که گفته است: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ». (تفسیر قرطبی ۳۵۵/۲۲).

پس با انجام طاعات از عذابش بترسید؛ زیرا هیچ امر غایبی از اعمال شما از او پنهان نیست؛ اگر چه آن را در دل‌های خود پوشیده نگه دارید.

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ إِلَّا خَسَارًا ﴿٣٩﴾

او ذاتی است که شما را در زمین جانشین گردانید، پس هرکس کفر ورزد، پس کسی که کافر شود کفرش به زیان خود اوست. و کفر کافران در پیشگاه الله جز بر خشم (پروردگار) نمی‌افزاید. و کفر کافران جز زیان چیزی نصیب کافران نمی‌گرداند. (۳۹)

تفسیر :

در آیه مبارکه میفرماید: ای انسان‌ها! خداوند ذاتی است که شما را در روی زمین خلیفه ساخت، همان ذاتی است که شما را بعد از عاد و ثمود و ملت‌های پیشین وارث و جانشین زمین قرار داده است و نسل بعد از نسل و قرن بعد از قرن شما را در جاهای آنان سکنی داد.

«فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ»: پس هر که به الله متعال کافر شود زیان کفرش به خودش بر می‌گردد و کفر کافران جز کینه و خشم خدا چیزی را برای آنان نمی‌افزاید. «وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا»: قتاده در معنی آن می‌گوید: «شما را امتی پس از امتی و نسلی پس از نسلی جانشین قرار داد». «پس هرکس کفر ورزد» از شما و این نعمت‌ها را ناسپاسی کند «کفرش به زیان اوست» و این زیان از خود وی به دیگران تجاوز نمی‌کند «وکافران را کفرشان نزد پروردگارشان جز مقت نمی‌افزاید». «مقت» یعنی تحقیر و کینه‌ی شدید، و «خسار» یعنی از دست دادن عمر، که عمر صورت سرمایه‌ی انسان را دارد، هرکس آن را در غیر عبادت خدا سپری کند آن را از دست داده است و به عوض سود، قهر خدا را به دست آورده است، به طوری که به سوی آتش ابدی می‌رود. (البحر المحيط ۳۱۷/۷).

پس از آن مشرکین را به خاطر این که چیزی را پرستش می‌کنند که نه میشوند و نه سود میدهد، توبیخ کرده و «وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ إِلَّا خَسَارًا» و کفر کافران چیزی به آنها نمی‌افزاید جز نابودی و گمراهی و از دست دادن عمر که شر و زیان فراوانی به دنبال دارد.

ابو حیان فرموده است: آیه یادآور این است که خدا آنان را به جای ملت‌های پیشین جانشین کرده است، اما آنها متذکر نشده و از حال و وضع پیشینیان تکذیب‌کننده پند و عبرت نگرفتند که چگونه نابود شدند، و حال کافران مایه‌ی عبرت آنها نشد و از گذشتگان پند نگرفتند.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَتٍ مِنْهُ بَلْ إِنَّ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ﴿٤٠﴾

بگو: از [قدرت و تدبیر] معبودانتان که به جای خدا می‌پرستید؟ به من نشان دهید که آنان چه چیزی از زمین آفریده‌اند؟ و یا آنها در آفرینش آسمان‌ها شرکت داشته‌اند؟ یا به آنها کتابی داده‌ایم پس آنها برحجتی از آن قرار دارند؟ بلکه حق این است که ظالمان جز فریب به همدیگر وعده نمیدهند. (۴۰)

تفسیر :

ای پیامبر! برای کافران بگو: شریکان شما که به عبادت آن‌ها می‌پردازید، چه چیزی را در زمین آفریده‌اند؟ آیا آن‌ها در آفرینش آسمان‌ها نصیب و حصه‌ای با الله تعالی دارند؟ «أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ»: به من نشان دهید که در این جهان چه چیزی را خلق کرده‌اند که شایسته‌ی این پرستش شده‌اند. و شما آنها را می‌پرستیدید؟ «أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ»: یا این‌که در خلق آسمان شرکت داشته‌اند و به سبب آن شایستگی آن‌ها را پیدا کرده‌اند که در عبادت شریک خدا شوند؟

«أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ»؛ و آیا خداوند متعال به سوی آنان کتابی نازل کرده و با اتکا به دلیلی از جانب او سخن می‌زنند؟ در نتیجه آنها عبادت بت‌ها را با بصیرت و بر مبنای دلیل و برهان انجام می‌دهند؟

«بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا»؛ چنین نیست، بلکه کافران برای یکدیگر جز غروری عاری از حقیقت و فریبی دور از صداقت نوید نمیدهند.

هیچ یک از موارد یادشده واقعتاً ندارد بلکه زعماً و رهبران گمراه، فقط به اتباع و پیروان خویش، وعده‌های فریبنده‌ای داده و آن‌ها را با آن وعده‌ها گول می‌زنند و آن وعده‌ها را برایشان می‌آریند در حالیکه آن وعده‌ها همه دروغ‌های بی‌اساسی است که هیچ حقیقتی ندارد. آن وعده‌ها عبارت از این سخن‌شان به پیروان‌شان است که: خدایان به شما نفع رسانده، شما را به خدا نزدیک می‌سازند و برای شما نزد او شفاعت می‌کنند.

إِنَّ اللَّهَ يَمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤١﴾

بی‌گمان الله متعال آسمانها و زمین را از زوال نگه می‌دارد، و اگر بخواهند زوال یابند هیچ کس جز او نگاهشان نمی‌دارد، او حلیم و غفور است. (۴۱)

خواننده گان محترم!

در آیات قبلی ملاحظه نمودیم که مشرکان از وحدانیت الله متعال انکار ورزیدند و وجود رسول الله صلی الله علیه وسلم رانیز انکار می‌کردند، الله متعال ملامتشان کرد و به آنان یادآور شد که به سرزمین نابودشده‌ی آنان در شام و عراق و یمن سفر کنند و آن جاها را از نزدیک مشاهده نمایند.

اینک در آیات متبرکه (42 الی 44) که از جمله آیات پایانی سوره مبارکه می باشد؛ می‌فرماید: الله نخواست مردم را به محض نافرمانی از پای در آورد، بلکه مهلتشان داد و سپس مجازات شانرا به روز قیامت وا گذاشت.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿٤٢﴾

و با سخت‌ترین قسم‌های خود به الله قسم خوردند که اگر پیامبری انذار کننده به نزد آنها بیاید، حتما نسبت به هر امتی راه یافته‌تر خواهند بود. اما هنگامیکه پیامبری برای آنها آمد جز فرار و فاصله گرفتن (از حق) چیزی بر آنها نیفزود! (۴۲)

تفسیر :

یعنی کفار مکه مؤکدانه به خدا قسم می‌خوردند که اگر پیغمبری به میان ایشان بیاید، راهیاب‌ترین ملت‌ها خواهند بود (و در پذیرش دین او، بر همگان پیشی خواهند گرفت). اما هنگامی که پیغمبری (از خودشان برانگیخته شد و) به میان‌شان آمد، (بعثت او) جز گریز و بیزاری (از حق) چیزی بر آنان نیفزود.

شان نزول آیه 42:

899- ابن ابو حاتم از ابن ابو هلال روایت کرده است: قریش همواره می‌گفتند: اگر پروردگار از بین ما پیامبری مبعوث کند. در میان همه‌ی امم از ما فرمان بردارتر و منقادتر به دستورات الهی و همچنان هدایت پذیرتر و استوارتر به تمسک و پیروی از کتاب او نخواهد بود. پس خداوند متعال «وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُنَّ ﴿167﴾ لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِّنْ

الأُولَئِينَ (168) (صافات: 167-168) و [عربهای ناگرویده] می‌گفتند: اگر در نزد ما خبری از پیشینیان بود» «و لَوْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ (انعام: 157) «اگر کتاب بر ما فرو فرستاده می‌شد، از آنان راه یافته‌تر بودیم» و «وَأَفْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِيحَادِي الْأُمَمِ» را نازل کرد. یهود همواره به واسطه بعثت نبی کریم بر نصاری نصرت و پیروزی می‌جستند و می‌گفتند: ما دریافته ایم که پیامبری برانگیخته می‌شود.

اِسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتِ الْأُولَئِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (۴۳)

این نفرت به سبب گردن کشی و تکبر آنان در زمین و نیرنگ زشتشان بود که انجام می‌دادند. و حيله گری‌های زشت جز به اهله بر نمی‌گردد. پس آیا جز سنت پیشینیان را انتظار دارند؟ پس هرگز برای سنت الهی تبدیلی نخواهی یافت. و هرگز برای سنت الهی تغییری نخواهی یافت. (۴۳)

تفسیر:

«اِسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ»: سوگند کافران با حسن نیت و از روی حرص و علاقه به دریافت هدایت صورت نپذیرفته بود، بلکه از ستیزه جویی و استکبار بود. آنان با سوگند خویش تدبیر زشتی را سنجیده بودند و فریب مردم را قصد داشتند؛ زیرا ظاهر امر چنین می‌نمود که به قبول حق حریص‌اند. اما در حقیقت اهل باطل دروغ بودند؛ از این رو عواقب این تدبیر زشت به خود آنان برگشت و به دیگران ضرری نرساند.

مفسر ابو حیان در تفسیر خویش می‌فرماید: سبب نفرت آنها عبارت است از خود بزرگی و نیرنگ زشت؛ یعنی خودبزرگ بینی و نیرنگ زشت، آنان را وادار کرد از حق دوری جویند. و «مکرسى» عبارت است از تهمت‌هایی که به پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌بستند و توطئه‌چینی بر ضد او (البحر المحيط ۳۱۹/۷). الله تعالی در رد آنها گفته است: «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ وَبِالْوَالِدِينَ الْكَافِرِينَ» و توطئه فقط دامن انجام دهنده و ترتیب‌دهنده آن را می‌گیرد.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا (۴۴)

آیا در زمین سیر و سفر نکرده‌اند که بنگرند سرانجام کسانی که پیش از ایشان بودند و از ایشان نیرومندتر بودند، چگونه بوده است؟ و هیچ چیز در آسمانها و زمین از [حیطه قدرت] خداوند نتواند گریخت، چرا که او دانای تواناست. (۴۴)

وَلَوْ يَوَازِدُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهِا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا (۴۵)

و اگر خداوند مردمان را به خاطر کار و کردار [ناروای] گرفتار می‌کرد، هیچ جانوری را نمی‌گذاشت، ولی ایشان را تا وقت معینیبه تأخیر می‌اندازد (و مهلت می‌دهد)، و چون اجلسان فرارسد، آنگاه خداوند در حق بندگانش بیناست. (۴۵)

تفسیر:

«أَجَلٍ مُّسَمًّى»: مدت معین. هدف از آنروز قیامت است. «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ»: وقتی که قیامت ایشان فرا رسید. برخی گفته‌اند: مراد از «أَجَلٍ مُّسَمًّى» و «أَجْلُهُمْ» زمان محدود عمر و سررسید معلوم مدت زندگانی هر کسی است که با مرگ او فرا می‌رسد (سوره: انعام آیه: 93). در آیه مبارکه می‌فرماید که الله تعالی انسان را به سبب گناهان و خطاهایی که انجام می‌دهند

مجازات کند، از عذابش هیچ خزنده روی زمین نجات نمییابد. اما حق تعالی عذابش را از کافران به تأخیر می اندازد و اهل گناه را تا زمانی که در علمش معین و محدود است مهلت می دهد. آنگاه که زمان عذاب مجرمان فرا رسد آنان را در حالیکه مستحق مجازات اند به عذاب گرفتار می کند. او فرمانبرداران و سرکشان را می داند و می شناسد و هر کدام را بر مبنای اعمالش جزا میدهد. این در حال است که الله تعالی به بندگان بیناست، کارکردها و اعمال آنان را می داند و می شمارد و هیچ چیزی از اعمال آنان بر او پوشیده نیست.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم و من الله التوفیق

فهرست مطالب وموضوعات سوره فاطر

		فاطر	
		وجه تسمیه	
		محتوای سوره	1
		تعداد آیات، کلمات و حروف	2
		ارتباط این سوره به سوره قبلی	3
		سایر خصوصیات این سوره	4
		مفهوم ایمان داشتن به فرشتگان	5
		ماده آفرینش فرشتگان	6
		صفات فرشتگان	7
		الف: جُثّه و توانایی	8
		ب: شکل و قیافه	9
		ج: نیازها	10
		د: درك و شعور	11
		ه: قدرت هنر نمایی	12
		و: سر انجام، مرگ	13
		ز: عبادت و پرستش	14

15	- مسئولیت فرشتگان	
16	- حق فرشتگان بر انسان ها	
17	ثمره ایمان به فرشتگان	
18	در آیات (1 الی 4) در مورد قدرت و بی همتایی پروردگار و یادآوری برخی از نعمت هایش، بحث بعمل آمده است.	
19	وعد و وعید	
20	تفاوت وعد با وعید	
21	در آیات (5 الی 8) به اصل سوم؛ یعنی، زنده شدن و حساب و کتاب و مکافات و مجازات اشاره بعمل می آورد.	
22	هدایت و ضلالت	
23	در آیات (9 الی 14) در مورد و حدانیت پروردگار با عظمت در جهت اثبات زنده گردانیدن دوباره، بحث بعمل آمده است.	
24	خلقت انسان از خاک یا نطفه	
25	در آیات (15 الی 26) در باره بندگی الله متعال، مسئولیت شخصی، مثال مؤمن و کافر، و ارسال رسل، مورد بحث قرار میگیرد.	
26	هیچ کس مسئولیت گناه دیگری را بر عهده نمیگیرد	
27	مفهوم ذنوب و گناه چیست	
28	اصول گناهان	
29	1 گناهان مَلکی یا رَبوبی	
30	2 گناهان شیطانی	
31	3 گناهان سبعی [درندگی]	
32	4 گناهان بهیمی [حیوانی]	
33	گناهان صغیره و کبیره	
34	زیارت قبور	
35	در آیات (27 الی 35) در مورد اینکه: آنان که داناتراند، با پرواتراند و دانشهای طبیعی، دلیل قدرت آفریدگار است. قرآن، مؤمنان راستین و پاداش آنان، رامورد بحث قرار گرفته است.	
36	لباس جنتیان	
37	پوشیدن لباس ابریشم برای مردان	
38	حکم پوشیدن لباسی که آمیخته با ابریشم باشد	
39	در آیات (36 الی 41) به ذکر مجازات کافران و ناپاوران، احوالشان در دوزخ، و مناظره با مشرکان، مورد بحث قرار گرفته است.	
40	در آیات (42 الی 44) الله نخواست مردم را به محض نافرمانی از پای در آورد، بلکه مهلتشان داد و سپس مجازات شانرا به روز قیامت وا گذاشت.	

مکتی بر بعضی از منابع و مأخذها

- 1- **تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:**
 شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)
- 2- **تفسیر انوار القرآن:**
 تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: (فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد).
- 3- **تفسیر معالم التنزیل - بغوی:**
 تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر اصلاً به زبان عربی نوشته شده، واز تفسیر الکشف و البیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.
- 4- **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
 تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.
- 5- **البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
 تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» اصلاً به زبان عربی تحریر شده است.
- 6- **تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
 تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).
- 7- **تفسیر بیضاوی:**
 یا «انوار التنزیل و أسرار التأویل»، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ)
- 8- **تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین»:**
 جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از محدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است).
- 9- **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
 محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.
- 10- **تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:**
 تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جزیّ (متوفی 741 ق) این تفسیر یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.
- 11- **تفسیر صفوة التفاسیر:**
 تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کتشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.
- 12- **تفسیر ابو السعود:**
 «تفسیر إرشاد العقل السلیم إلى مزایا الكتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از جمله علمای ترک نژاد می باشد.
- 13- **تفسیر فی ظلال القرآن:**
 تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شانلی (متوفی سال 1387 هـ).
- 14- **تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:**
 نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)
- 15- **تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل:**
 نام کامل تفسیر نور: «ترجمة معانی قرآن» تألیف: دکتور مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال

1315 هجری، وفات 1399 هجری).

16- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)

17- تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

18- تفسیر خازان:

نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری میباشد).

19- روح المعانی (أوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی أوسی است. (1217 – 1270ق)

20- جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن» تفسیر الدار المنثور فی التفسیر با لمأثور» مؤلف آن : حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵-۱۵۰۵ م)

21- زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الزجاج أو أبو إسحاق الزجاج أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج البغدادی است. (241 هجری - 311 هجری 855-923 میلادی)

22- تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» بوده، مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسی المحاربی (المتوفی: 542 هـ)

23- تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عکابة الدوسی بصری (۶۱ هـ- ۱۱۸ هـ، ۷۳۶-۶۸۰ م) شیخ قتادة از جمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او میگوید: «او با حافظهترین اهل بصره بود و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ می کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

24- تفسیر بیضاوی:

تفسیر بیضاوی (انوار التنزیل و اسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی.

25- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری:

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره هم به چاپ رسیده است.

26- تفسیر مختصر:

تفسیر این کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

27- مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

28- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

29- صحیح مسلم - و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

30- سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می آید.

31- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297، وأساس التقدیس صفحه 7).

ترجمه و تفسیر سوره « فاطر »

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی- سعید افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان

و مسؤل مرکز فرهنگي د حق لاره- جرمني

ادرس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**